

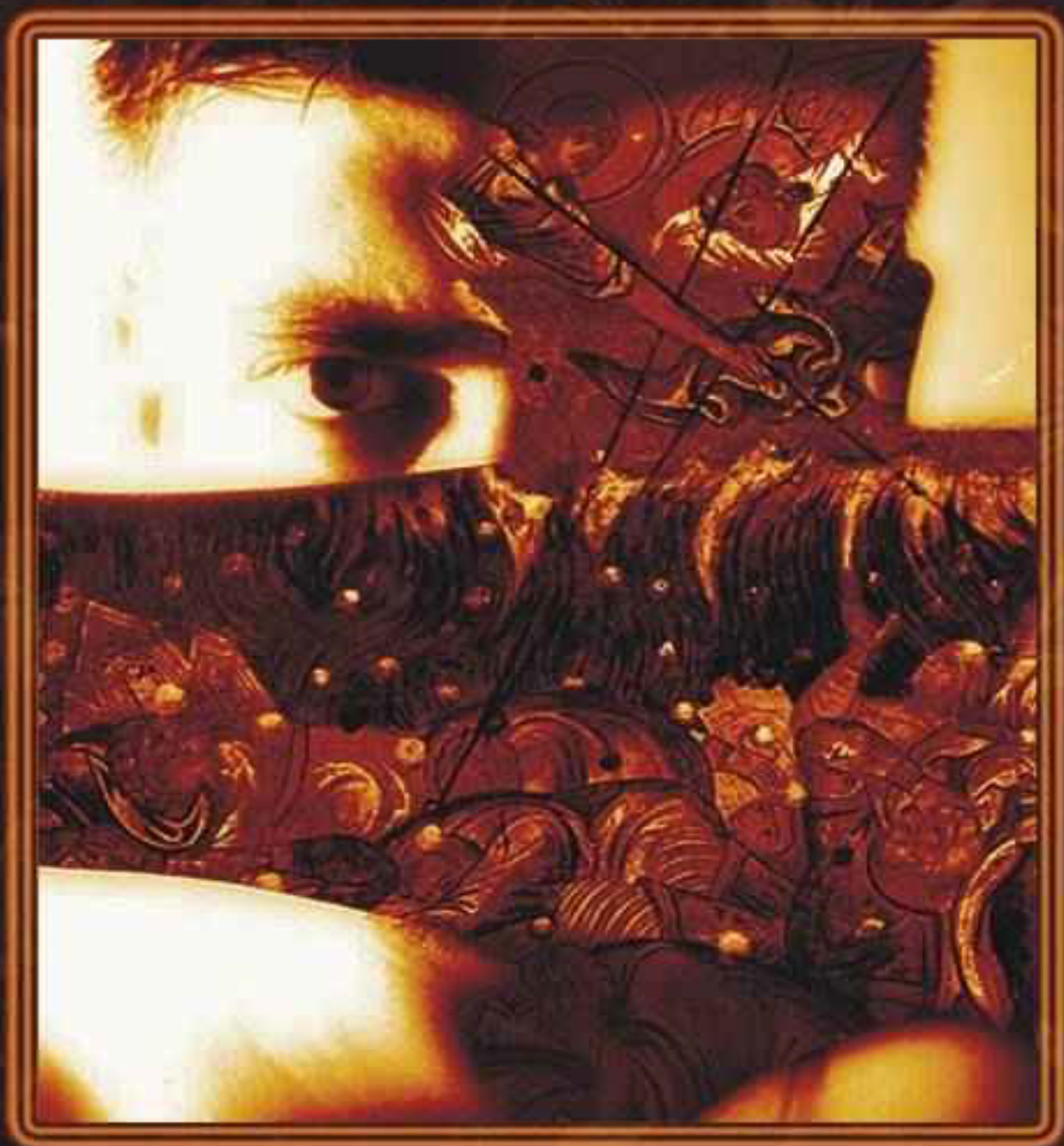
ویژه نامه شماره ۷



نگاهی به داستان

# قوم لوط

سال اول ، شماره ۱۲ ، آذر ماه ۱۳۸۴





قرآن و قوم لوط  
ما و تاریخ همجنسبازی

تهیه کننده و نویسنده :

سپنتا

آبان 1384

[spanteman.blogspot.com](http://spanteman.blogspot.com)

3	مقدمه
4	مردان لوط
5	قرآن ، سوره ی هود
6	تجاوز یا گرایش ؟
7	زنان قوم لوط
8	همجنسبازی یا همجنسگرایی ؟
11	داستان قوم لوط
14	تفسیر امام رضا بر پیشنهاد لوط
16	استدلالی در مورد جماع از عقب
17	قوم لوط و مراحل گناهشان
20	رفتار پیامبر با قوم لوط
22	قوم لوط و عذاب الهی
25	دائمه چه می گوید ؟
28	صفات قوم لوط
29	قوم لوط در تورات
31	سخن آخر
32	و اما چند نکته
36	منابع

### مقدمه

موضوعات و گره های کور زیادی در فرهنگ ، مذهب و ذهنیات مردم ما عمل می کنند که نه تنها جامعه را از درک ، فهم و پذیرش حقوق همجنسگرایان باز می دارند ، چه بسا خود همجنسگرایان را بعنوان فرزندان جامعه و پرورش یافتگان آن فرهنگ ، از شناخت احساس و گرایش جنسی خود باز داشته ، هر حرکتی را با مشکل مواجه می سازد. پرداخت جدی به این گره ها و شکافتن آنها و همینطور تلاش برای ارائه قرائتی تازه و امروزی، یکی از راههای مؤثر برای غلبه بر موانع پیش روی همجنسگرایان در کشور است. پرداخت جدی به هر کدام از این مسائل نه تنها مستلزم مطالعه جدی و صرف وقت و انرژی است بلکه علاقه فردی نیز شرط است .

داستان قوم لوط که از ادیان ابراهیمی قبل از اسلام شروع و به قرآن ادامه یافته یکی از این موضوعات می باشد که دوست و همکار ثابت قدم ماها ، آقای سپنتا ، زحمت کشیده و ویژه نامه ای در این خصوص تهیه و در اختیار ما گذاشته که بعنوان ویژه نامه شماره دوازده ماها منتشر کنیم . ضمن تشکر از سپنتا و قدر داشت تلاش و کوشش ایشان ، اما باید اذعان کنیم که انتشار این ویژه نامه به همراه ماها بدان معنا نیست که ما صد در صد همان برداشتی از مفاهیم " همجنس بازی" و " دوجنسگرایی" ( بای سکشوالی) داریم که آقای سپنتا . اما این اختلاف جزئی مانع انتشار ویژه نامه تهیه شده توسط ایشان نمی شود ، چه معتقدیم که مسائل و نکات بسیار عمده و کلیدی در این ویژه نامه باز گو می شوند که در گناه زدائی از گرایش جنسی به همجنس و امر خود باوری همجنسگرایان کمک زیادی می کند.

از طرف خود و خوانندگان ، از دوست و همکارمان آقای سپنتا برای تهیه این ویژه نامه قدر دانی کرده و مراتب سپاس خود را اعلام می کنیم .

ماها

Majaleh\_maha@yahoo.com

به نام آفریدگار عشق  
که هرچه عشق اندر میانه بود  
در نهاد ما سرشت

### مردان لوط

ای خوش بر آن مردان شهر تو ای لوط  
که جسورانه گفتند :  
ما در پی مردان خانه ات آمده ایم ، نی در پی دخترانت  
که ما با زن و هر چه از جنس اوست ، کاری نیست .

ای خوش بر آن مردان شهر تو  
که مردانه این گفتند و این خواستند .

مردان شهر تو  
در مقابل مردان شهر من  
قدیسانی پاک باخته و آسمانی اند .  
آنان مردِ مردند و اینان ردلِ ردلند .

مردان شهر من ، با طلوع آفتاب  
دختران بکارت بسته را حیض می کنند ،  
و با غروب آفتاب ،  
آغوش امردان را دریوزگی می کنند ،  
و در هنگام شب در بسترشان ،  
با زانانشان می گویند : آه ...

امروز من ،  
بسیار خسته شده ام ...

سپنتا

## قرآن ، سوره ی هود

...

و چون فرستادگان ما به لوط وارد شدند به آمدن آنان پریشان خاطر و دل‌تنگ شد و گفت : امروز روز سختی است  
77

و ( چون فرشتگان به صورت جوانان زیبا به خانه ی لوط در آمدند ) قوم لوط به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند . لوط به آن ها گفت : این دختران من برای شما پاکیزه و نیکوترند ، از خدا بترسید و مرا نزد مهمانانم خوار و شکسته مکنید ، آیا در میان شما یک مرد خردمند نیست ؟ 78  
قوم لوط گفتند : تو خود می دانی که ما را رغبت و میلی به آن دختران نیست و تو به خوبی می دانی که مطلب ما چیست 79

لوط گفت : ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود ، یا به رکن محکمی پناه می بردم 80  
فرشتگان به لوط گفتند : ما رسولان پروردگار توایم و هرگز دست آزار قوم به تو نرسد ، تو اهل بیت خود را در پاسی از شب از این دیار بیرون بر و از شما هیچ کس نباید وابماند جز آن زن تو که آن هم با قوم تو باید هلاک شود . همانا وعده ی عذاب ، صبحگاه است . آیا صبح نزدیک نیست ؟ 81  
چون فرمان ما در رسید آن قوم نابکار را ویران و زیر و زبر ساختیم و بر سر آن ها مرتب سنگ گل فرو ریختیم  
82

که آن سنگ ها از امر خدا نشاندار و معین بود و البته چنین هلاکتی از ظالمان عالم دور نخواهد بود 83

.....

## تجاوز یا گرایش؟

آنچه از آیات قرآن و از تفاسیر مختلف و از متن تورات بر می آید ، سابقه ی همجنس بازی به مفهوم واقعی کلمه به قوم لوط بر می گردد . از این جهت گفتم همجنس بازی به معنی واقعی کلمه که امروزه منطبق گفتاری و نوشتاری و منطق عقلانی بین همجنس بازی و همجنسگرایی تفاوت زمین تا آسمانی را قائل است . تفاوتی که خود همجنسگرایان امروزی و نه قشری از آنان که تمام ارزش های انسانی را به چالش کشیده اند به آن اذعان دارند و همواره به نحوی تلاش می کنند تا خود را در اذهان عمومی از صفت همجنس بازی مبرا سازند چرا که آن بیان کننده نوعی گرایش انسانی است و این بیان کننده نوعی میل شهوانی .

خود آیه ی قرآن خطاب به قوم لوط می فرماید که : " شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید نه زنان . شما جمعیت تجاوزگری هستید . "

(در این آیه خداوند مردمان این قوم را با صفت تجاوزگر خطاب می دهد ، در صورتی که در سوره های دیگر ، صفات دیگری هم عنوان شده است که در پایان همین مقاله به تمامی این صفات اشاره هایی می شود )

از خود آیه هم این چنین بر می آید که عامل نفرت انگیز بودن این قوم ، شهوت لجام گسیخته ی آنان است نه گرایش آنان به مردان . چرا قرآن نمی گوید که : شما از روی گرایشستان به سراغ مردان می روید نه زنان ؟ چرا تاکید بر شهوت می کند ؟ برای این که هر گرایش و تمایل درونی لزوما و بایدا به شهوت و انجام آمیزش جنسی منتهی نمی شود . یا به عبارت دیگر گرایش قطعا معنی شهوت را نمی دهد . گرایشی که از منطق و از عمق وجودی انسان سرچشمه بگیرد هرگز به آلودگی تن در نخواهد داد . و گذشته از اینها مگر آمیزش دو انسان در حد عادی آن چیز بدی است ؟ مگر نه این که یکی از غرایز طبیعی انسان همین آمیزش اوست با کسی که به او گرایش و تمایل عاطفی و حسی دارد ؟ این مگر چیز بدی است ؟ خیر . بدی از آن جایی جاری می شود که سرچشمه اش با افراط و با زیاده روی و با خودخواهی و خودرایی یکی شده باشد .

در همین جهان امروزی هم که تعداد مجامع و سازمان های بین المللی آن در مورد دفاع از حقوق همجنسگرایان سر به فلک کشیده است و اگر کوچک ترین تخلفی در مورد حقوق یکی از این افراد حتی اگر در آن سوی کره ی زمین هم باشد ببیند ، با اعلامیه ها و جلسات و راه پیمایی ها تمام رسانه ها و افکار عمومی را مطلع می سازد ، در همین جهان این چنینی هم شما اجازه ی این را ندارید که به زور وارد خانه ی یک شخص همجنس خود بشوید و با اصرار و زور یقه اش را گرفته و بکوبیدش که چه : امشب باید با من بخوابی !

هیچ سازمان حقوق بشری از شما و از عمل شما دفاع نخواهد کرد . نه در مورد همجنسگرایان نه در مورد دگرجنسگرایان این چنینی چیزی مصداق ندارد .

چرا که منطق و فطرت انسانی این را نمی پذیرد . و مگر فطرت انسانی چیز قابل تغییری است که مثلا در زمان لوط به گونه ای دیگر بوده ولی در زمان ما گونه ی دیگری شده است ؟

به آیه توجه کنید : بعد از خطابش به مردان قوم لوط که شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید نه زنان ( که تمام مطالب گفته شده در بالا را در خود خلاصه دارد ) آن گاه می فرماید : " شما جمعیت تجاوزگری هستید . "

و مطلب ما هم همین است : آن چه که زشت و نفرت انگیز است ، تجاوز است ، نه گرایش .



یک انسان معمولی دگر جنسگرا که از روی فطرت نیاز طبیعی خود را با جنس مخالف خود تامین می کند ، زمانی تجاوزگر است که شهوت گسیخته به هر جنس مخالف یا موافق هجوم ببرد و از آن کسی که به عنوان همسر در کنار خود دارد به راحتی و بدون هیچ مسئولیتی بگذرد .

یک انسان معمولی همجنسگرا که از روی سرشت طبیعی خود با هم جنس خود به رفع نیاز درونی خود می پردازد ، زمانی تجاوزگر است که شهوت گسیخته به هر همجنس خود حمله کند و از آن کسی که باید به عنوان یک شریک زندگی در کنار خود داشته باشد ، به راحتی و بدون هیچ مسئولیتی بگذرد .

و مطلب همین است . و درد ما هم همین است . که ما خوب می دانیم باید چگونه انسان باشیم اما دیگران نمی فهمند و نمی خواهند که بفهمند .

### زنان قوم لوط

نکته ی دیگری که جالب به نظر می آید این است که هر جا سخن از همجنسگرایی و گرایش این افراد به همجنس خود به میان می آید بدون هیچ دلیلی فقط سخن از مردان همجنسگراست و نه زنان . انگار که زنان از دایره ی این موضوع خارج اند و همجنسگرایی شامل حال آن ها نمی شود و یا اگر هم بشود زیاد در حد مطرح شدن نیست .

زنان قبل از این که زن باشند انسانند و مردان هم قبل از این که مرد باشند انسانند و این هر دو از یک قالبند پس فرقی بین آن ها نیست . وقتی سخن از همجنسگرایی به میان می آید در واقع سخن از یک مسئله ی انسانی است که نباید زنانه و مردانه اش کرد .

تنها در صورتی می توانیم از زنان همجنسگرا و مردان همجنسگرا سخن بگوییم که بخواهیم به بررسی مشکلات ، نیازها و هر مسئله ای که مربوط به جنس خاص او می شود پردازیم . چرا که به هر حال اگر از مرتبه ی انسانیت یک پله پایین تر بیاییم ، به زنان و مردانی بر می خوریم که نه تنها از نظر شرایط ظاهری و باطنی با هم فرق دارند بلکه شرایط روحی و فکری و عقلی آن ها نیز با یکدیگر تفاوت دارد و باید هم که جداگانه بررسی بشوند .

خود داستان قوم لوط هم که در قرآن آمده است اگرچه بیشتر در مورد مردان تجاوزگر سخن می راند اما زنان را هم نادیده نمی گیرد و در لفاف آیه هایش به آن ها اشاره هایی می کند . همچنین از روایات و تفسیرهای مختلفی که شده است این جور بر نمی آید که فقط اشاره ی قرآن به وجود مردان بوده است . جبرئیل در آیه ای از قرآن به لوط می فرماید :

" پس با خاطری آسوده از این بابت ( ترس آسیب دیدن از عذاب وارد شده بر این شهر ) دست بچه هایت را ( خاندانت را ) بگیر و مخفیانه از شهر بیرون برو و از خاندانت تنها همسرت را به جا بگذار که او نیز مانند مردم این شهر به عذاب خدا گرفتار خواهد شد "

در همین آیه سه خطی هم ما با دنیایی از معانی رو به روییم . این که می فرماید همسرت را به جا بگذار که او نیز گرفتار عذاب خدا خواهد شد ، نشان دهنده ی این موضوع است که زنانی هم در این شهر بوده اند که مستحق



عذاب شده اند . اگر چه گناه زن لوط مساحقه ( همجنسبازی زنان ) نیست اما آیا می توان یک شهر را از وجود زن خالی تصور کرد ؟ اگر نمی توانیم تصور کنیم و به وجود زنان در این شهر باور داریم آیا می توانیم بدون دلیل عذاب این زنان را که در شهر و در کنار مردان خود مانده اند بپذیریم ؟ اگر این زنان گناه کار بوده اند که شامل عذاب الهی شده اند پس در شهری که مردان به یکدیگر اکتفا می کردند و زنان برای ارضای خود نمی توانستند به آن ها رجوع کنند آیا می توان گناه دیگری غیر از مساحقه بر آن ها وارد کرد ؟ گناهی که هم سنگ گناه مردان شهر بوده و به همین دلیل عذابشان از طرف خداوند یکسان بوده است ؟ و اگر گناهشان مساحقه نبوده پس چه بوده است که هم پای مردان خود عذاب دیده اند ؟ آیا می شود گفت که تر و خشک با هم سوخته اند ؟ آیا این جمله عدالت خداوندی را زیر سوال نمی برد ؟

آیا این گفته به لوط که خاندانت را بردار و برو ، نشان دهنده ی وجود زنانی با عفت ( دختران و عروسان و دیگران ... ) و مردانی پاکیزه ( پسران و دامادان و دیگران ... ) در یک این چنین محیطی زشت و کثیف نبوده است؟

اگرچه در تفاسیر مختلف آمده است که منظور از خاندان لوط فقط دخترانش بوده که آن ها هم بدون شوهر بوده اند اما آیا مگر قرآن کتاب داستان است که به بیان جزئیات قصه بپردازد و تک تک همراهان و خاندان لوط را نام ببرد که با او از عذاب آسمانی نجات یافته اند ؟

همین اشاره ی قرآن به این که لوط در هر صورت تنها از شهر خارج نشده است نشان دهنده ی این است که بوده اند یارانی که او را همراهی کرده اند . چه از زنان و چه از مردان . پس ما با یک جامعه ای تنها از وجود مردان رو به رو نیستیم . یک جامعه ی کاملی از مردان و زنان داریم . از مردان گناه کار و از زنان گناه کار . از مردان نیک رفتار و از زنان نیک رفتار .

### همجنسبازی یا همجنسگرایی ؟

یک نکته ی دیگری که زشتی عمل این قوم را بیان می کند و به طور خیلی آشکاری بحث همجنسبازی با همجنسگرایی را از یکدیگر تفکیک می کند روایات مختلفی است که از امامان در مورد چگونگی حالت مردمان این قوم یا بهتر است بگوییم مردمان شهر سدوم بیان شده است . طبق یکی از همین روایات که بعد از این گفتار بیان خواهد شد مردان این شهر از همان ابتدا به این کار مایل نبوده اند . بلکه آنان هم مثل تمام مردان شهرهای اطراف با زنان و همسران خود معاشقه می کردند و از زندگی خوبی برخوردار بوده و به خاطر تلاش و همتی که داشتند مردان ثروتمندی بودند و به همین دلیل از بهترین اقوامی شدند که خدا آن ها را آفریده است . اما از آن جایی که شیطان همیشه قصدش این بوده است که هر چیزی که مورد توجه باری تعالی است آن را نابود کند ، در پی حيله ای ، میل این مردان شهر را به همجنس بازی مایل می گرداند .

این روایت که در کافی آمده است و از زبان امام جعفر نقل شده این چنین است :

امام فرمود : قوم لوط از برترین اقوامی بودند که خدای متعال آفریده و به همین جهت که قومی برتر بودند شیطان سخت آن قوم را هدف و ساوس خود قرار داد .

یکی از امتیازات این قوم این بود که مردان به طور دسته جمعی به سر کار می رفتند و زنانشان در پشت سرشان می ماندند . ابلیس هم به همین گونه اینان را معتاد کرد چرا که وقتی مردان کارشان در مزرعه تمام می شد و به شهر باز می گشتند ابلیس می رفت و کشت آنان را خراب می کرد . این عمل چندین بار تکرار شد تا این که مردم شهر تصمیم گرفتند در جایی کمین کنند تا ببینند چه کسی زحمات آنان را به هدر می دهد . پس دیدند آن شخص پسر زیبایی ( ابلیس ) است که تا به حال به زیبایی او کسی ندیده اند . او را گرفتند و در مورد مجازاتش با یکدیگر به مشورت پرداختند و بر این رای دادند که آن پسر را بکشند پس او را به کسی سپردند تا شب از او محافظت کند و فردا اعدامش کنند . چون شب فرا رسید پسرک فریادی بر آورد آن شخص پرسید تو را چه می شود گفت پدر من هر شب مرا روی سینه و شکم خود می خواباند و من به این کار او عادت کرده ام و امشب که پدرم نیست خوابم نمی برد . پس آن شخص گفت بیا روی شکم من بخواب . پسرک بدن آن شخص را آن قدر مالش داد تا تحریک شد و به او یاد داد که می توانی با من جماع کنی . پس اولین کسی که این عمل زشت را در جهان باب کرد ابلیس بود و دومین شخص همان بود که با پسرک لواط کرد . بعد از این عمل پسرک از دست آن مرد گریخت . صبح آن شخص به مردم خبر داد که اگر پسرک گریخت مفت نگریخت و من با او جماع کردم . مردم خوششان آمد با آن که هیچ آشنایی با این عمل نداشتند ولی از آن روز به بعد ( و از روی کنجکاوی ) دست به آن کار زدند و کار به جایی رسید که از زنان دست برداشته و مردان به یکدیگر اکتفا کردند و حتی اندک زمانی بعد به مردان خود هم بسنده ننموده افرادی را بر سر راه ها گماشتند تا اگر مسافرانی از آن جا عبور کردند ، اطلاع بیابند که با آنان نیز این عمل زشت را مرتکب شوند . ابلیس وقتی دید که نقشه اش در مورد مردان موثر واقع شد به سراغ زنان آمد و خود را به شکل زنی در آورد و به آنان گفت : آیا مردان شما به همدیگر قناعت می کنند ؟ گفتند آری . پس ابلیس زنان را نیز همراه کرد تا جایی که آنان نیز به یکدیگر اکتفا نمودند .

آن چه که در بالا روایت شده است ، از همجنس بازی سخن می گوید نه از همجنس گرایی . این شخص همجنس باز است که بنا بر شهوت بیمارگونه ی خود دیگر از آمیزش با زن خود خسته شده و برای این که طبع خوش دیگری به دست آرد رو به سوی مردان می کند . حتی اگر از زن خود هم خسته نشده باشد اما این اجازه را به خود می دهد که از روی کنجکاوی و یا لذت و تفریح به همجنس خود رجوع کند . وگرنه شخص همجنسگرا میلی به زنان ندارد که حالا بخواهد از آن ها دست بکشد و به مردان روی بیاورد . و یا حتی این حس کنجکاوی را داشته باشد که به زنان رجوع کند .

همین روایت به تنهایی بیان کننده ی این موضوع است که مردان این شهر به همجنسبازی روی آورده اند چرا که قبلا زن و فرزند داشتند ولی اینک به مردان رجوع کرده اند ، و این چیزی است که به کل با طبع و سرشت یک همجنسگرا ، کسی که میل به همجنس او یک گرایش است نه یک شهوت ، تفاوت دارد .

البته روایت دیگری هم از این که چگونه این قوم به عمل لواط روی آورده اند شده است که با روایت بالایی اندکی فرق دارد .

روایت دیگر بر خلاف روایت بالا مردمان شهر سدوم را مردمانی بخیل و با خصلت خسیس معرفی می کند به طوری که اصلا میلی به داشتن مهمان نداشتند و یا نمی توانستند که حضور یک غریبه را در شهر تحمل کنند . اما از دست قضا شهر آنان در کنار یکی از گذرگاه هایی بود که رفت و آمد کاروان های بسیاری را از آن مسیر

موجب می ساخت . آن ها هم با توجه به خصلتی که داشتند برای این که از آمدن افراد تازه وارد به شهر خود جلوگیری کنند لذا وقتی که کاروانی اسکان می کرد آن ها به مردمان آن حمله می کردند و نشان می دادند که می خواهند به آنان تجاوز کنند . این قصد و نیت کم کم در آن ها به عینیت رسید و دلشان به انجام این امر موافق شد . به طوری که دیگر ادای متجاوزین را نشان نمی دادند بلکه واقعا حمله می بردند و تجاوز می کردند تا این که دیگر جزیی از عادت آن ها شد .

البته این روایت هم نشان از خصلت همجنسبازان دارد . زیرا اینانند که در سرگردانی شهوت جنسی شان اسپرند که گاهی هوس زن می کنند و گاهی هوس مرد . وگرنه همجنسگرایی که از همان بدو تولد این حس در او بوده است ، دیگر حرص و طمعی برای تجاوز به همجنس خود ندارد . چرا که این حس آن قدر با سرشت او منطبق شده که دیگر چیزی غیر از این که با یک همجنس خود باشد نمی تواند آروز کند . تجاوز از آن جایی شروع می شود که شخص در یک قالب دیگر باشد اما بنابر میل بیمارگونه ی شهوت خود مایل به امتحان قالب های دیگر نیز باشد . حال چه این قالب ها از جنس خودش باشند یا از جنس مخالف او . و چون این به دام افتادگان در بیشتر موارد حاضر نمی شوند که صرفا نقش یک ارضا کننده را ایفا کنند ، لذا شخص همجنسباز این اجازه را به خود می دهد که اگر حتی با مخالفت آن ها هم مواجه شد با زور به آن ها تجاوز کند . شخصی که از ابتدا همجنسگرا است و می داند که سرانجام باید در کنار یک همجنس خود به زندگی ادامه دهد چه طمعی برای تجاوز به همجنس یا غیر همجنس خود دارد ؟ آیا مگر همه دگرجنسگرایان به جنس مخالف خود تجاوز می کنند ؟ آیا به زور می توان به یک مرد دگرجنسگرا گفت که باید امشب با یک همجنست بخوابی ؟ خیر . چرا که گرایش او چیز دیگری از او می طلبد .

البته این را هم نباید انکار کرد که در قشر جنسی جامعه ، چه زنان چه مردان چه همجنسگرایان و چه دگرجنسگرایان ، هستند آدم های بوالهوسی که نیتی جز ارضای میل جنسی خود ندارند . و همان طور که گفته شد این در تمام قشر جنسی جامعه صادق است و ما نباید که فقط تجاوز را به همجنسگرایان نسبت بدهیم . چرا که در بین خود دگرجنسگرایان هم این موضوع عینیت دارد و تازه با یک حساب سرانگشتی تعداد این افراد از همجنسگرایان متجاوزگر بیشتر است . اما با همه ی این ها آیا می شود به دلیل وجود این زشتی که در بعضی از دگرجنسگرایان وجود دارد به کل حس دگرجنسخواهی را نقض کنیم ؟ اگر نمی شود پس چرا در مورد همجنسگرایان این اشتباه را مرتکب می شویم و به دلیل این که بعضی از افراد این قشر تمایلی به شهوت گسیختگی دارند این عمل را به همه ی آن ها تعمیم می دهیم و با این روش می خواهیم که همه ی آن ها را نفی کنیم ؟

نمی دانم چرا این واژه ی گرایش در مورد همجنسگرایی آن طور که باید و شاید بار معنایی خودش را نشان نمی دهد . البته نه برای ما همجنسگرایان بلکه برای دیگران که می خواهند ما را به هر نحوی نفی کنند . شاید هم که آن دیگران نمی خواهند که اندکی فکر خود را به کار ببندازند و یک بار هم که شده منطقی بنشینند و کمی تعقل کنند و بدها و خوب ها را جدا سازند و شایست ناشایست ها را جدا سازند و چشمان خود را باز کنند و اینک به آنچه که بعد از جدا کردن و غربال کردن به آن رسیده اند نظر ببندازند و ببینند که واقعا چرا جور دیگری قبلا ندیده اند .

چرا این موضوع گرایش ، بعضی از فیلم های آبدوخیا ایرانی را به بلندترین و بهترین فیلم در مضمون انسانیت می رساند اما همین واژه در مورد همجنسگراها سکوت اختیار می کند ؟

همه ی ما کم و بیش با این فیلم های ایرانی یا بهتر است بگوییم ایرانی هندی آشنایی داریم . فیلم هایی که چیزی جز مشکلات پسران و دخترانی که پنهانی و دور از چشم خانواده های خود به یکدیگر علاقه ی قلبی دارند و خانواده های آن ها اگر بدانند به یقین مخالفت می کنند نشان نمی دهند . و جالب این جاست که در مورد این موضوع بحث های کارشناسی و روانشناسی هم می شود .

پسری که قلبا و روحا به دختر دیگری گرایش یا میل درونی دارد اما از طرف خانواده ی خود تحت فشار است که حتما باید با فلان دختر فامیل ازدواج کنی ، آن پسر را عضوی از جامعه در نظر بگیرد و آن خانواده را خود جامعه . آیا می توان گفت چون این پسر به خلاف آن چیز و آن کسی که جامعه دارد به او تحمیل می کند گرایش دارد پس گرایش او عادی نیست و شهوانی است پس او یک فاسد است ؟ آیا می توان آن پسر را به لقب هوسران و شهوتران مفتخر کرد ؟ آن هم صرفا به دلیل این که به دختری گرایش دارد که خانواده اش او را نمی پسندند ؟ پس معنی عشق چه می شود ؟ مهر قلبی و عاطفه ی روحی کجا جای می گیرند ؟ جذابیت و کشش قلبی کجا می روند ؟ آیا معنی گرایش غیر از عشق است ؟ غیر از علاقه ی روحی و عاطفی است ؟ غیر از جذابیت و کشش دو طرفین است ؟

اما سوال های اصلی این ها نیستند . این ها جوابشان مثل روز روشن است . بلکه سوال اصلی اینجاست که چرا : گرایش در افراد دگرجنسگرا به عشق و عاطفه و علاقه قلبی تعبیر می شود اما در مورد همجنسگراها به شهوت و هوای نفسانی و میل شیطانی ؟

### داستان قوم لوط

### از زبان قرآن و روایات

داستان قوم لوط نکته های دیگری هم در خود دارد . که برای پرداختن به آنها بهتر است یک نگاه کوتاهی به داستان بیاندازیم تا ببینیم قرآن در این باره چه می فرماید .

داستان از جایی شروع می شود که : روزی جمعی از فرشتگان ( به روایتی چهار فرشته : جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل ، کروبیل ) نزد ابراهیم می آیند . ابراهیم آنان را همچون مهمانان همیشگی می پذیرد و برای آن ها سفره ای می چیند و گوساله ی کباب شده ای را بر جلوی آنان می گذارد . اما هیچ یک از مهمان ها دستی به غذا نمی برند . ابراهیم ناراحت و در عین حال هراسان می شود که مبادا اینان به دشمنی آمده اند .

( گویا این رسم یا نشانه ای بوده که کسانی که با طرف مقابل دشمنی داشته اند از دست او یا از سفره ی او چیزی بر نمی داشتند و چیزی نمی خوردند )

مهمان ها که از ترس درونی ابراهیم خبر دارند به او می گویند که ما فرشتگان از جانب پروردگار تو آمده ایم و به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم و این قوم را عذاب سختی در انتظار است .

ساره زن ابراهیم که در گوشه ای ایستاده و تازه واردین را نگاه می کند و چون شوی خود از این که مهمانان دست به غذا نبرده اند هراسناک است ، وقتی می فهمد که آن ها از جانب خدا آمده اند هراسش فرو می نشیند و آرام لبخند می زند . فرشتگان که متوجه خنده ی او می شوند بلافاصله او را به آوردن فرزندی مژده می دهند ( اسحاق ) و فرزند او را به آوردن فرزندی دیگر ( یعقوب ) .

در مورد لبخند ساره بحث های فراوانی شده است و هر یک از مفسران برداشت های گوناگونی کرده اند که خنده ی ساره حکایت از چه چیزی داشته است . تفسیر دیگری که در این مورد شده این است که : واژه ای که در قرآن به معنی خنده آمده است چنانچه طور دیگری تلفظ شود به معنی حیض خواهد شد در این صورت معنی آیه به این عبارت تغییر خواهد کرد که ساره حیض شد و چون فرشتگان از این آشفتگی درونی او خبر داشتند وی را مژده دادند که تعجب نکند چرا که خداوند مقرر فرموده است که از او و ابراهیم فرزندی به دنیا بیاید . طبق روایات ، در این زمان ساره نود سال داشته است و ابراهیم صد و بیست سال . و مورد دیگر این که ساره از همان زمان جوانی دختر نازایی بوده است .

ابراهیم که از نیت فرشتگان آگاه شده است با آن ها به مجادله می پردازد که شاید بتواند از عذاب قوم لوط جلوگیری کند اما فرشتگان تذکر می دهند که عذاب این قوم از جانب خداوند حتمی است و نمی توان جلوگیری کرد .

در تفاسیر آمده که علت مجادله ی ابراهیم این بوده است که این بزرگوار بسیار صبور و آرام بوده و در کار خود هیچ گاه عجله نمی کرده است لذا به امید این که شاید این قوم دست از گناه خود بردارند با فرشتگان به مجادله پرداخته تا فرصتی دیگر برای این مردمان بگیرد . شاید که از کار خود دست بر دارند .

وقتی که ابراهیم متوجه حتمی بودن عذاب این قوم می شود به آنان می گوید با لوط چه می کنید که او هم در میان این جمع است . پس فرشتگان می گویند ما به طور حتم او و اهلش را نجات خواهیم داد مگر همسرش را . نام همسر لوط را والقه یا والعه یا والهه ذکر کرده اند . ( در مورد اسم همسر نوح هم همین موارد را نام برده اند ) اگر چه گناه او به درستی نه در قرآن ذکر شده و نه در تورات بلکه فقط می دانیم که از گناهکاران است ولی با این حال در روایات آمده است که همسر لوط همیشه به نفع مردم این شهر عمل می کرده و به آن ها جرات و جسارت می داده است . اما به طور کلی گناه زن لوط را نمی توان مساحقه عنوان کرد که در این صورت باید به پیامبری لوط شک کرد . چیزی که در روایات هم در مورد آن بحث شده است .

فرشتگان راه می افتند و به شهر سدوم می رسند . لوط که در مزرعه خود مشغول کاری است ( و به روایتی در جلوی ورودی شهر مشغول کاری است ) متوجه ورود مردانی تازه وارد و در عین حال زیبا رو می شود . ناگهان سخت ناراحت و دل نگران می گردد ، چرا که می داند مردان این شهر از چنین مردان زیبا رویی به آسانی نمی گذرند . لذا تا آن ها را می بیند با خودش می گوید : امروز روز سختی خواهد بود روزی که شرور آن یکی دو تا نیست و شرورش سر در یکدگر دارند .

بر طبق روایات لوط به آن ها می گوید قصد کجا دارید و مگر نمی دانید که مردان این شهر ، مردان را می گیرند و با او آن قدر لواط می کنند تا از بدنش خون جاری بشود ؟

تازه واردین می گویند که اتفاقا ما هم از طرف مولایمان مامور شده ایم که تا وسط این شهر پیش برویم . لوط می گوید پس یک خواهش دارم و آن این که در این جا کمی درنگ کنید تا هوا تاریک شود و آن وقت بروید . سپس دختر خود را به شهر می فرستد تا کمی غذا و لباس بیاورد . اما در هنگام شب آسمان باریدن می گیرد به طوری که سیلی جاری می شود . لوط برای آن که تازه واردین در امان باشند و به آن ها آسیبی نرسد آنان را به خانه ی خود می برد .

از طرفی گروهی از مردان شهر برای چاره جویی به در خانه ی لوط گرد آمده اند . زیرا کودک یکی از زنان شهر در چاهی افتاده است و آنان آمده اند که لوط برای نجات کودک چاره ای اندیشه کند که ناگهان با مهمانان زیبا روی لوط مواجه می شوند .

( در مورد این سه بند که در تفاسیر مختلف بیان شده است بحث های زیادی را می توان وسط کشید که در پایان مقاله به آن ها اشاره هایی می کنیم )

پس به او می گویند ای لوط ، تو هم به کار ما داخل شده ای ؟ و مردان را به خانه ی خود دعوت می کنی ؟ اما لوط به آن ها تذکر می دهد که اینان مهمانان من هستند با آن ها کاری نداشته باشید . پس آن ها را به داخل می برد و در خانه را می بندد .

اما روایت دیگری هم شده است که در واقع گناه کار بودن زن لوط را متذکر می شود و آن این که : لوط بعد از این که متوجه تازه واردین می شود برای آن که حرمت آنان را نگه دارد به منزل خود دعوتشان می کند . در حین راه رفتن تا این که به منزل برسند لوط سه بار به شرارت قوم خود اقرار می کند و در هر سه بار به مهمانان می گوید شما به سوی شراری از خلق خدا می روید .

در مورد این سه بار اقرار لوط هم تفسیرهای گوناگونی رفته است . اما از روایت دیگری این چنین بر می آید که خداوند در هنگامی که به فرشتگان امر نمود که به سوی قوم لوط بروید و آن ها را عذاب دهید ، به جبریل دستور داد که تا لوط سه بار به این عمل زشت قوم خود اقرار نکند هیچ عذابی بر این قوم وارد نکنید .

نکته ای که باید به آن اشاره کرد این است که مبنای اقرار گرفتن از یک تجاوزگر همجنسباز ، در واقع از همین روایت است و لذا در فقه اسلامی ، سه بار که هیچ ، شخص باید چهار بار اقرار کند که این کار را کرده است یا نه تا دادگاه و شخص قاضی بتواند حکم وارده را صادر کند .

برگردیم به روایت دیگر : فرشتگان به منزل می رسند و لوط مهمانان را وارد منزل خود می کند و خود با آنان وارد خانه می شود . همسر لوط که سر و سری با مردمان این شهر داشته و با آن ها موافق بوده است وقتی که چهره های زیبای مهمانان را می بیند به بالای بام می رود و شروع می کند به کف زدن تا به مردمان دیگر اشاره ای بدهد اما کسی متوجه نمی شود پس آتشی دود می کند . مردان شهر وقتی که دود را می بینند دوان دوان به سوی خانه ی لوط می آیند . در آن هنگام زن لوط به پایین آمده و به آنان می گوید : در خانه ی ما مردانی آمده اند که زیباتر از اینان هیچ مردی را تا کنون ندیده ام . پس مردان به در خانه ی لوط هجوم می برند تا داخل شوند .

گرچه روایات مختلف است اما به هر حال مضمون همه ی آن ها یکی است و آن این که بلاخره و به هر طریقی بعضی از مردان شهر ( نه همه ی مردان ) متوجه ورود مردانی تازه وارد شدند که به خانه ی لوط مهمان شده اند .

مردان آمده به در خانه ی لوط هجوم می برند و از او می خواهند که مهمانان خود را به آنان واگذر کند تا به دفع شهوت خود برسند . لوط که در مخمصه ای گرفتار آمده که نمی تواند به هیچ فکری آن را چاره کند در پیش مهمانان خود بسیار شرمگین می شود و رو به مردان هجوم آورده می گوید : ای مردم دخترانم نیز در خانه هستند و برای شما پاکیزه ترند به آن ها رجوع کنید و از خدا بترسید و بیش از این مرا شرمسار مهمانانم نسازید .

### تفسیر امام رضا بر پیشنهاد لوط

در این سخن هم بحث های بسیاری شده است که چرا لوط به مردان هجوم آورده این چنین پیشنهادی را می دهد و دختران خود را به این اسیران شهوت تقدیم می کند . بسیاری به تفسیر این آیه پرداخته اند و نظرات گوناگونی را بیان کرده اند . اما جالب ترین آن ها بحثی است که در کافی آمده است و آن این که : شخصی از امام رضا سوال کرد که : حکم کسی که از عقب با زن خود جماع می کند چیست ؟ امام فرمود : آیه ای از کتاب خدا این عمل را مباح کرده است و آن آیه ای است که کلام لوط را حکایت می کند که گفت : دختران من برای شما پاکیزه ترند . ( مباح به معنای جایز و حلال است ) برای این که آن جانب می دانست که قوم لوط به فرج زنان علاقه ای ندارند پس اگر دختران خود را پیشنهاد داده منظورش این بوده که عمل مورد علاقه ی خود را یعنی از عقب جماع کردن که نوع آمیزش دو مرد با هم از همین گونه است ، با دختران وی و پس از ازدواج با آنان انجام دهند .

البته این تفسیری است که اما رضا از این آیه فرموده اند وگرنه از خود آیه چیز قابل فهمی در مورد از عقب جماع کردن به بدست نمی آید . و به خاطر همین تفسیرهای دیگری هم بر این آیه رفته است که البته هیچ کدام از آن ها هم قانع کننده نیست ( یا حداقل از نظر این جانب ) به این دلیل که اینان در ترجمه ی خود آورده اند که لوط فرمود : این دختران من در سنین ازدواج اند می توانید با آن ها ازدواج کنید که برای شما پاکیزه ترند . اصلا در متن قرآن واژه ای که دال بر معنی ازدواج باشد نیامده است و این ها این گونه تفسیر کرده اند که معنی لوط همانا ازدواج بوده است . اما مگر لوط این مردمان را نمی شناسد ؟ مگر نمی داند که اینان مردانی هستند که فقط اهل لواط و امرد بازیند ؟ پیامبری که بنابر روایات سی سال در بین مردمان این قوم زندگی کرده است آیا هنوز پی به احوال آنان نبرده است ؟ پیامبری که با دیدن مهمانان تازه وارد این هراس بر دلش افتاده که امروز چه روز سختی خواهد بود زیرا مردان این شهر از مردانی به این چنین زیبایی نخواهند گذشت ، آیا می توان باور کرد که همین پیامبر که خوب آینده را پیشبینی کرده است که چه اتفاقی می افتد ( به عبارت دیگر شناخت کافی از مردان شهر خود دارد ) آنگاه بیاید به هجوم آورده ها بگوید این دخترانم مال شما از مهمانان من بگذرید ؟ آن هم تازه نه این که دخترانم را بگیریید و با آن ها هر گونه که خواستید عمل کنید بلکه ابتدا با آن ها ازدواج کنید و سپس هر کاری که دوست داشتید انجام بدهید ؟ آیا می توان این سخن را قبول کرد و سخن گفتن از ازدواج در یک اینچنین مخمصه ی بحرانی آیا مصنوعی به نظر نمی آید ؟ اگر قبول داریم که منظور لوط ازدواج نبوده است ، پس واقعا این گفته ی پیامبر که : دخترانم برای شما ، چه مفهومی می تواند داشته باشد ؟

با کمی دقت متوجه می شویم که برآستی منظور لوط چه بوده است .



تفسیر امام رضا را می توان پذیرفت چرا که واقع بینانه به نظر می رسد . لوط می داند که این مردان هجوم آورده اسیر شهوتند و در طمع از پشت جماع کردن . آتش هوششان بر افروخته است و به هیچ وجهی نمی تواند آن را خاموش کند و لذا چه خواهد و چه نخواهد کاری که نباید انجام بدهند انجام می دهند . اما آیا این عمل ننگ نخواهد بود که پیامبری مهمانان خود را که به او پناه آورده اند به مردانی این چنین وحشی که فقط در فکر تجاوزند حالا به هر جنسی که باشد ، بسپارد که با آنان هرکاری که می خواهند بکنند ؟ آیا این شرم آور نخواهد بود که حتی یک آدم معمولی این چنین کاری با مهمانان خود بکند و آبروی آن ها را ببرد و آنان را بی حرمت کند ؟ حال که اینک او وظیفه ی پیامبری هم بر دوش می کشد ؟ پس چه کند که شرمسار مهمانانش نباشد ؟ آیا غیر از این که دختران خود را چون کنیزکان خریده از دیار دیگر چوب حراج بزند و آن ها را در اختیار مردان شیطان صفت بگذارد تا هر کاری که می خواهند با مهمانان او بکنند با دخترانش انجام بدهند که حرمت مهمان که همان حبیب خداست بسی واجب تر و مهم تر است ، آیا می تواند پیشنهادی غیر از این بدهد ؟ براستی که غیر از این نمی تواند باشد چرا که او پیامبر است و شان و منزلت او اجازه نمی دهد که مهمانان پناه آورده به خانه اش را بی آبرو کند و از هر چه دارد باید بگذرد تا این اتفاق روی ندهد . پس به نظر می آید که تفسیر امام رضا درست تر باشد . اگر بپذیریم که خداوند در همه ی امور پیامبر خویش را تنها نمی گذارد و در سخت ترین شرایط همواره او را راهنمایی می کند تا چه بگوید و چه انجام بدهد پس می توانیم قبول کنیم که جماع از عقب بنا بر شرایطی جایز شمرده شده است . بنابراین بی دلیل نیست که امام رضا آن را عملی مباح می داند .

تفسیر بالا ما را دوباره با قومی همجنسباز مواجه کرد نه همجنسگرا . قومی که آن قدر پست و فرومایه شده است که کاری جز تجاوز به دیگران نمی داند . اگر زن زیبایی را ببیند به شدت به او حمله می کند و او را مورد تجاوز خود قرار می دهد . همین طور اگر مرد زیبایی را ببیند باز به شدت به او حمله می کند و حیوان صفت او را در چنگال وحشی خود بی آبرو می کند . لوط این را می داند . زیرا که او با احوال قوم خویش بسیار آشناست . زیرا که او سی سال در بین این مردم زندگی کرده است و می داند که مردانش همجنسبازند . از زن که خسته می شوند به مردان رجوع می کنند و از مردان که خسته می شوند به زنان . لذا وقتی به در خانه اش هجوم می برند لوط به آن ها می گوید :

ای مردم دخترانم نیز در خانه هستند ( اگر از زنان خود خسته شده اید و به فکر طعمه ی دیگری غیر از زنان خود هستید ) و برای شما پاکیزه ترند ( آن ها را بر شما مثل زنانان حلال کرده ام ) و به آن ها رجوع کنید ( همچون گذشته ها که با زنان آمیزش می کردید این بار نیز با دختران من این کار را انجام بدهید اگر از زنانان و از زنان دیگر خسته شده اید ) و از خدا بترسید و بیش از این مرا شرمسار مهمانانم نکنید ( این یک بار را از رجوع با مردان پرهیزید که اینان مهمانان منند و در شهر شما غریبه )

شاید اگر شرایط جور دیگری بود آن ها سخن لوط را می پذیرفتند و با دختران او جماع می کردند و اگر چه حرمت لوط را می شکستند اما حداقل لوط خوشحال از این می شد که مهمانانش را بی حرمت نکرده است . اما چه می شود کرد که این گرگان گرسنه ، از دور بوی خون شنیده اند و این بو آنچنان در مغز آن ها فرو رفته است که به راحتی از آن نمی توانند بگذرند حتی اگر در حین شتافتن به سوی آن بو از کنار لاشه های دیگری هم عبور کنند .

و برای این شهوت پرستان چه بویی بهتر از این که زن لوط به آنان گفته است : در خانه ی ما مردانی آمده اند که زیباتر از اینان هیچ مردی را تا کنون ندیده ام .  
مردان شهر که از بیخ و بن دچار شهوت رانی با همجنسان خود هستند و این را هم می دانند که مهمانان لوط آن چنان زیبا چهره اند که حتی زن لوط متحیر آن ها شده است ، به او می گویند که ای لوط ، تو خوب می دانی که ما میلی به دختران تو نداریم و به دنبال جنس زن نیستیم و تو بهتر می دانی که منظور ما از این هجوم چیست .  
آنگاه لوط درمانده و آزرده فریاد می زند که ای کاش در بین شما نیرو و طرف دارانی داشتیم و یا برای خودم قوم و عشیره ای بود و از پشتیبانی آنان برخوردار می شدم . پس مهمانان در همین لحظه ماهیت خود را آشکار می کنند و به لوط می گویند : ای لوط ، ما مردانی امرد و از جنس بشر نیستیم . ما فرشتگان پروردگار تو هستیم . شر این مردم به تو نخواهد رسید پس با خاطری آسوده از این بابت دست بچه هایت را بگیر و مخفیانه از شهر بیرون برو و از خاندانت تنها همسرت را به جا بگذار که او نیز مانند مردم این شهر به عذاب خدا گرفتار خواهد شد . و در جایی دیگر از قرآن آمده است که در همان دم خداوند چشمان مردمان شهر را نابینا کرد و از دیدن پیش پای خویش محرومشان ساخت تا لوط بتواند با اهل خود از شهر خارج بشود .

### استدلالی در مورد جماع از عقب

در مطالب بالا بحثی شد در مورد جماع از عقب . در این مورد هم می توان حرف های زیادی را عنوان کرد اما چون از چارچوب مقاله ی ما خارج می شود لذا برای این که حداقل اطلاع کمی در مورد آن به خوانندگان بدهم نکات مختصری در باب آن عنوان می کنم .  
آنچه که در بالا بیان شد تفسیری بود بر آیه ای از قرآن که خود آیه چیزی قابل ملموسی در این مورد عنوان نمی کند . بلکه مفسران این طور برداشت می کنند که بله می شود چنین حکمی را از این آیه با توجه به داستان قوم لوط و شرایط آن ها بدست گرفت . اما آیه ی دیگری در خود قرآن وجود دارد که مستقیماً به این عمل اشاره می کند و دیگر هر خواننده ی ساده ای به پیام آن خواهد رسید و احتیاجی به تفسیر ندارد . و آن آیه ی 223 سوره ی بقره می باشد که می فرماید : " زنان شما کشتزار شمایند پس از هر طرف که خواهید به کشتزار خود در آید . " البته در این هم سخنهای زیادی رفته است چرا که لفظی که به معنی از هر طرف آمده است به گونه ی دیگر هم معنی می شود و آن در هر زمان می باشد به عبارت دیگر بعضی از مترجمین این آیه را این گونه تعبیر کرده اند که : زنان شما کشتزار شمایند پس در هر زمان که خواهید به کشتزار خود در آید . به همان اندازه ای که روایت و حدیث در مورد این که واژه ی از هر طرف درست می باشد وجود دارد ، به همان اندازه در مورد این که در هر زمان درست تر می باشد ، روایت و حدیث وجود دارد . البته به نکته ای باید اشاره کرد و آن این که این مسائل مربوط به تفسیر نیست بلکه مربوط می شود به فقه اسلامی . در هنگام خواندن تفسیر این آیه متوجه داستانی شدم در مورد این استدلال که آیا از هر طرف درست است یا در هر زمان . به نظرم جالب آمد و آن از این قرار است که : روزی دو شخص به نام های شافعی و محمد در مورد مضمون این آیه با یکدیگر بحث می کردند . محمد به واژه ی کشتزار استدلال کرد و گفت تنها فرج زن کشتزار است و آنجاست که فرزند تکوین می یابد پس منظور

آیه نمی تواند جماع از عقب باشد . شافعی گفت پس به گفته ی تو باید معاشقه با زن به غیر از فرج او حرام باشد . محمد ملتزم شد که آری همین طور است . شافعی گفت حال بگو بینم اگر معاشقه با ساق زن و یا گوشت شکم او باشد ، آیا ساق و گوشت شکم هم کشتزار است و اولاد درست می کند ؟ محمد گفت نه . شافعی گفت پس چون کشتزار نیست باید حرام باشد ؟ محمد گفت نه نمی تواند این کار به دلیل این که این قسمت ها کشتزار نیست حرام باشد . پس در آن هنگام شافعی گفت بنابراین چگونه با واژه ی کشتزار استدلال می کنی که معاشقه حتما باید با فرج زنان باشد و نه از عقب آنان ، وگرنه حرام است چرا که عقب آنان کشتزار نیست ؟ (در مطلب بالا جمله های تفهیمی زیادی از خود وارد کرده ام تا داستان قابل فهم تر باشد وگرنه اصل متن خیلی مختصرتر از این است و کلا این نکته را گفتم که دوستان اگر به متن اصلی دسترسی پیدا کردند و پی به تفاوت آشکاری بین این دو بردند بدانند که هدف چه بوده است )

به طور کلی منظور شافعی این بوده است که تنها راه معاشقه کردن با زنان از راه فرج آن ها نیست بلکه می توان از راه های دیگری هم مثل نوازش ساق پای زن یا نوازش شکم او یا حتی بوسیدن لبان او به کار معاشقه وارد شد ( چیزی معادل سافت سکس امروزی ) بنابراین چه ایرادی دارد که یکی دیگر از راه های عشق بازی زن و شوهری ، همین وارد شدن شوی به عقب زن خود باشد . کاری که خود قرآن هم به آن اشاره کرده است . البته همان طور که گفته شد وارد شدن به این مسئله در باب بد و خوب این عمل مستلزم وارد شدن به فقه اسلامی است که از بحث ما خارج است .

### **قوم لوط و مراحل گناهشان**

برگردیم به داستان لوط . یکی دیگر از نکته هایی که از این داستان در قرآن و در مجموع روایات بدست می آید بحث عذاب و مجازات این قوم با توجه به مراحل آلوده شدنشان به عمل لواط می باشد . به عبارت دیگر مجازاتی که خداوند بر این قوم وارد می کند بر خلاف مجازات هایی که بر اقوام دیگر بنا بر هر دلیلی وارد می کرده است ، آنی و بلافاصله بعد از ارتکاب گناه نبوده است . ما در داستان حضرت صالح می بینیم که وقتی مردمان قوم ثمود معجزه ی پیامبر ، همان شتر بیرون آمده از دل کوه را از بین می برند ، در همان شب خشم خدا شامل حال آن ها می شود . یا در داستان آدم و حوا وقتی که این دو از درخت ممنوعه میوه ای یا سیبی را می چینند بلافاصله از بهشت تبعید می شوند و مثلا این گونه نبوده است که خدا به آن ها گفته باشد که باید از بهشت بیرون بروید و آن ها هم برای این که شاید نظر خدا عوض بشود یک هفته بیشتر در بهشت بمانند . خیر ، بلافاصله از بهشت رانده می شوند . در مورد داستان حضرت یونس ، وقتی که ایشان از هدایت قوم خود نا امید می شود و به خدا شکایت می کند و از آن شهر با کشتی دور می شود بلافاصله به جرم این شکایت و نا امیدی در کام نهنگی اسیر می شود ، و مثلا این گونه نبوده که یک ماه بعد یا یک سال بعد دچار خشم خداوندی بشود . اما در مورد داستان لوط و قوم او این گونه نیست که بر فرض مثال وقتی که این عمل زشت بین آن ها باب شد که از زنان خود دست بکشند و به همجنسبازی روی بیاورند بلافاصله خشم خداوندی شامل حال آن ها بشود . طبق آیات و طبق روایات و تفاسیری که شده است این چنین به نظر می آید که قوم سدوم مراحلی از گناه را طی کرده است تا این که به

حدی رسیده که دیگر شایسته عذاب شده اند و گرنه در همان بار اول یا دوم که این مردمان با یکدیگر لواط کردند این عذاب بر آن ها وارد نشده است .

طبق روایات مردمان این قوم که بت پرست هم بودند در ابتدا که به این عمل لواط روی آوردند بیشتر از روی تفنن و سرگرمی این کار را انجام می دادند . بعد ها گویا آن قدر این عمل تکرار شده است که به صورت یک سنت قبیله ای در آمده است ( و سنت چیزی نمی طلبد جز گذر زمان ) به طوری که اصلا مجالس مخصوص همین عمل را بر پا می کردند و جشن می گرفتند و کم کم به صورت یک اصل در آمده و از آن حالت تفننی و سرگرمی بیرون آمد و بیشتر جنبه ی فاحشه گری و بی قید و بندی به خود گرفت . در این زمان است که خداوند لوط را برای ارشاد این مردمان راهی سدوم می کند و لوط وارد این قوم می شود و بنابر ماموریتی که داشته حتما با مردم شهر می نشسته و با آن ها صحبت می کرده است و طبق روش تمام پیامبران به موعظه آن ها می پرداخته و آن ها را از این عمل ناشایست باز می داشته است . ( طبق روایتی که شده لوط با همسرش به مدت سی سال در بین این قوم زندگی کردند یعنی سی سال این قوم به عمل لواط مشغول بوده اند اما همچنان از جانب خدا عذابی بر آن ها نازل نمی شده است . بگذریم که قبل از آمدن لوط هم به این عمل دچار بوده اند ) به طور حتم و یقین بوده اند کسانی که از عمل همجنسبازی خود دست کشیده اند و به آن فطرت نخستین خود بازگشته اند و به خانواده و زن و فرزندانشان ملحق شده اند . البته بدون شک تعداد آن ها خیلی کم بوده است اما نمی توان آن را انکار کرد . و مدتی می گذرد که لوط در آن قوم روزگار می گذراند و مردان به همان عمل خود ادامه می دهند و هیچ عذابی هم بر آن ها وارد نمی شود . گویا لوط هم به طور مسالمت آمیزی به زندگی خود در بین آنان ادامه می دهد . اما رفته رفته وقاحت و جسارت این مردان بیشتر می شود به طوری که بر سر گذرگاه های شهرشان مامورانی می گذارند تا هر کاروانی که در آنجا به استراحت می پردازد زود به دیگران خبر برساند تا بیایند و علاوه بر چپاول کاروان به مردان آن هم تجاوز کنند . این همان نهایت بی شرمی است و این جسارت و وقاحت فقط از سرشت یک همجنسباز سر می زند . کسی که از چشمه ی شهوت افسار گسیخته اش به هیچ وجهی سیر نمی شود و به آن چه که دارد راضی نمی گردد و به همین دلیل به مردان بیشتری رجوع می کند و آن قدر وقیح است که اگر از آن ها هم مخالفتی دید به سوی او هجوم می برد و او را بی آبرو می کند ( عملی که به شدت محکوم شده از طرف خود همجنسگرایان واقعی است چرا که این عمل نه با سرشت آن ها بلکه با فطرت هیچ انسانی جور در نمی آید مگر با سرشت یک شخص همجنسباز ) به همین دلیل است که لوط وقتی مردان تازه وارد یا همان فرشتگان را می بیند سخت دل نگران می شود و به خودش می گوید امروز روز سختی است ؛ چون می داند که مردان این شهر به چنان حدی رسیده اند که دیگر از سر دوستی و علاقه با یکدیگر آمیزش نمی کنند بلکه دیوانه وار و جنون آمیز به هر کسی هجوم می برند و لذا آن ها را از مردمان این شهر بیم می دهد و به خانه خود دعوتشان می کند آن هم شبانه . خود آیه ی قرآن هم گویای همین مطلب است . آن جا که می فرماید : " قوم لوط به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به درگاه لوط هجوم آوردند " واژه ی هجوم در این آیه به درستی که حق مطلب ما را بیان می کند .

همان طور که می بینید ما با مراحل از گناه روبه رو هستیم . ( ابتدا تفنن بعد سنت سپس فاحشه گری ) اما قضیه ی جالب داستان هنوز شروع نشده است : فرشتگان آمده به این شهر که از طرف خداوندی مامور عذاب آنانند با

این که خوب می دانند چه در شهر می گذرد و مردمانش در چه فسادى آلوده هستند ، ولی با این حال باز از طرف خدای عدالت پرور خود محدودیت و شروطی برای عذاب دارند و آن این که حضرت لوط باید سه بار به عمل قوم خود اقرار کند . و تازه بعد از این که این سه بار اقرار صورت می گیرد باز هم بلافاصله عذابی بر این قوم وارد نمی شود چرا که فرشتگان فقط چیزی شنیده اند اما چیزی هنوز ندیده اند به همین جهت وارد خانه ی لوط می شوند بدون این که از ماهیت خود پرده بردارند و بعد از این که خود به چشمان خویش آلودگی این مردم را مشاهده می کنند ( اصرای که برای داخل شدن و همخوابه شدن با آنان دارند ) تازه در این هنگام است که رو به لوط کرده می گویند فرشتگانی از جانب خدا هستند و مامور عذاب این مردمان .

این چه جور گناهی است که این قدر در آن از طرف خداوند مسامحه شده است ؟ آیا نمی تواند به این معنی باشد که آمیزش دو مرد با هم حد و حدودی دارد که اگر از آن فراتر رود گناه محسوب می شود ؟ اگر این گونه نیست چرا در همان اوایل بر این قوم عذابی نازل نشد ؟ چرا این قدر مهلت دادن ( سی سال ) ؟ آیا این مهلت دادن به این دلیل نبوده است که آنان دگرجنسگرانی بوده اند که اینک همجنس باز شده اند و همواره امیدی هست که اینان به سرشت اولیه ی خود باز گردند ؟ آیا به همین دلیل نیست که به آنان می گویند همجنس باز و نه همجنسگرا ؟ آیا این خود دلیلی بر جدا بودن این دو گروه نیست ؟ بر فرض حساب هم اگر همجنسگرایی گناه باشد آیا باز هم می توان همجنسباز و همجنسگرا را یکی دانست و گناه آن را با این دیگری شست ؟ همجنس بازی که زن و فرزند خود را رها می کند و به همجنس خود پناه می آورد تا شهوت بی حد خود را فروکش دهد با همجنسگرایی که ذاتا تمایلی به زن ندارد چه برسد به این که خانواده و فرزندی تشکیل بدهد آیا واقعا این دو یکی اند ؟ شما در این دو شباهت می بینید ؟ همجنس بازی که گاه برای دفع شهوت به زنان پناه می آورد و گاه به مردان ، و در دایره ای اسیر شده که نمی داند از زندگی چه می خواهد با همجنسگرایی که از همان ابتدا می داند به چه گرایش دارد و می داند که از زندگی چه می خواهد آیا یکی است ؟ آیا شما دیده اید همجنسگرایی که بگوید : بله بنده وقتی سیزده ساله بودم تمایل شدیدی به دختران داشتم اما نمی دانم چرا یک دفعه نظرم عوض شده است و حالا دوست دارم که با مردان باشم ؟

مسئله روشن تر از این حرف هاست و واضح تر از این که من با سوال های بی خردانه ام آن را تفهیم کنم : شما از هر طرف به مسئله نگاه کنید همجنسگرایی و همجنسبازی را از ریشه جدا خواهید دید و این معجزه و خرق عادت نیست ، حکمت خداوندی است ، و نهایت این حکمت و عدالت آن جایی است که خداوند به این قوم نمی فرماید شما گناه کارید بلکه می فرماید : شما جمعیتی تجاوزگرید . چرا که گناه بار معنایی کاملی ندارد و از طرف دیگر هر گناهی که مستوجب عذاب نیست بلکه این تجاوز است که در نظر خداوندی بی شرمانه و ننگین است ، و شما تجاوز گر را چه کسانی می نامید ؟

دو جنس مخالفی که با دلی سرشار از ایمان خداوندی در کنار یکدیگر زندگی می کنند ؟  
یا دو همجنس عاشقی که خدایشان را شاهد گرفته اند که همیشه در کنار هم باشند ؟  
یا دو جنس مخالفی که به یکدیگر قناعت نمی کنند و به کسان دیگر روی می آورند ؟

### رفتار پیامبر با قوم لوط

در مطلب بالا اشاره ای شد به این موضوع که لوط به طور مسالمت آمیزی در میان مردم شهر سدوم زندگی می کرده است . برای از بین رفتن هرگونه شک و شبهه ای در این موضوع شما را ارجاع می دهم به داستان لوط زمانی که مهمانان خود را به منزل می رساند و آنگاه :

از طرفی گروهی از مردان شهر برای چاره جویی به در خانه ی لوط گرد آمده اند . زیرا کودک یکی از زنان شهر در چاهی افتاده است و آنان آمده اند که لوط برای نجات کودک چاره ای اندیشه کند که ناگهان با مهمانان زیبا روی لوط مواجه می شوند .

در این سه خط تفسیر که در مورد داستان قوم لوط بیان شده است نکات خیلی جالبی نهفته که با هم تک تک آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم .

همان طور که گفته شد در روایات آمده است که لوط با همسرش به مدت سی سال در شهر سدوم زندگی می کرده است و همان طور که اشاره شد این به این معنی است که مردم لوط سی سال به امر لوطا گرفتار بوده اند . آیا می شود در چنین جامعه ای به مدت سی سال زندگی کرد بدون اینکه انسان نیازی احساس کند به این که با مردم شهر ارتباطی داشته باشد ؟ آیا لوط بعد از این که وارد این شهر شد و به موعظه ی مردم پرداخت و از آن ها نتیجه ای نگرفت آیا سی سال در خانه ی خود نشست و بیرون نیامد و با مردم شهر ارتباطی برقرار نکرد ؟ آیا می توان چنین چیزی را باور کرد ؟ به طور حتم لوط در میان آنان به عنوان یک شهروند عادی به زندگی خود ادامه می داده است . ما در داستان خواندیم که وقتی مهمانان تازه وارد ، وارد شهر شدند لوط در مزرعه ی خود مشغول کار بوده است . این کار کردن در مزرعه آیا معنی غیر از این می دهد که لوط هم مانند مردم و بین مردم زندگی می کرده است ؟ چه چیزی باعث شده که لوط و خانواده اش به مدت سی سال در این شهر و بین این مردمان زندگی کنند ؟ از طرفی گویا که مردمان این شهر هم به لوط اگر نگوییم به عنوان یک پیامبر اما حداقل به عنوان یک ریش سفید خود نگاه می کرده اند و همواره از او در مشکلات پیش آمده که هم جنبه ی اجتماعی داشته و هم جنبه ی خانوادگی درخواست کمک می کرده اند . وگرنه در غیر این صورت چرا باید به خاطر افتادن کودک در چاه به نزد لوط بیایند و از او چاره جویی کنند ؟ آیا مسئله را خود به تنهایی نمی توانسته اند حل کنند ؟ آیا این نشان دهنده ی این نیست که لوط به عنوان ریش سفید یا بزرگ این جامعه بوده و از همه اتفاقات افتاده در آن باید خبر دار می شده پس به همین دلیل مردم به سراغ او آمده اند ؟ آیا این حکایت از این ندارد که خود مردم سدوم هم او را به این عنوان پذیرفته اند که بزرگ شهر آن ها باشد ؟ حضور این مردم در پشت در منزل لوط نشان از یک موضوع دیگر دارد و آن مستمر بودن همکاری آنان با هم می باشد . آیا شما در هنگامی که مشکل دارید به سراغ کسی می روید که دفعه ی پیش هم به سراغ او رفته اید اما از او کمکی دریافت نکرده اید ؟ آیا در این صورت به سراغ کس دیگری نمی روید که مطمئن باشید حتما مشکل شما را بررسی خواهد کرد و اگر بتواند حتما به شما کمک خواهد کرد ؟ آیا جمع شدن مردم در جلوی منزل لوط حکایت از این ندارد که در گذشته ها هم وقتی برای آنان مشکلی پیش می آمده است به لوط مراجعه می کرده و با همکاری او مشکل خویش را بر طرف می کرده اند ؟ آیا این به معنی نیست که لوط هم با آنان همکاری می کرده و در رفع نیازهای آنان کوشش می

کرده است ؟ و در غیر این صورت اگر با آن ها از در ناسازگاری در می آمده است و یا آنان را به قول معروف تحویل نمی گرفته است به سبب این که آنان مردانی همجنسبازند پس چرا دوباره مردم به پشت در خانه ی او برای همکاری گرفتن از او دور هم گرد آمده اند ؟ آیا می توان گفت که شاید آن ها برای اولین بار است که برای کمک از لوط به در خانه ی او آمده اند ؟

نکته ی دیگری که می توان به آن اشاره کرد وجود کودکی است که در چاه افتاده و مردان برای بیرون آوردن او به سراغ لوط آمده اند . اگر همه ی مردان این شهر از زنان گریزانند و به آنان گرایشی ندارند و یا به عبارتی دیگر همجنسگرا هستند پس وجود این کودک به چه معناست ؟ سی سال گذشته است که مردان با هم لواط می کنند و اکنون زمان آن رسیده است که به عذاب الهی دچار شوند و حال می بینیم که کودک یکی از زنان شهر در چاه افتاده است . این کودک از کجا آمده است ؟ آیا از مادری آمده بدون شوهر ؟ یا نه ، شاید هم بوده اند خانواده هایی که از عفت اخلاقی برخوردار بودند و مردان آنان لواط گر نبوده اند ؟ در این صورت پس چرا در همه ی روایات آمده است که لوط به همراه خانواده اش از شهر خارج شده است و نه با کس دیگری ؟ آیا اینان هم نباید با لوط می آمدند بیرون تا از عذاب خداوند مصون بمانند ؟ اینان که به جایگاه خانواده ی خود اعتقاد داشته اند به طوری که صاحب فرزندی هم شده اند ؟ آیا این دلیلی بر این نیست که ما با مردمانی همجنسباز رو به رو هستیم نه همجنسگرا ؟ با مردانی که علاقه ی آنان به همجنس خود از روی گرایشات درونی شان نیست بلکه از روی شهوت تنوع طلبی است ؟ آیا این همجنسبازان نیستند که با زنان خود هر آن گونه که بخواهند رفتار می کنند و حتی صاحب فرزندی می شوند ولی هنگامی که از آنان خسته شوند روی خود بر می گیرند و یا به زن دیگری رجوع می کنند و یا به همجنس خود ؟ آیا این نشانه ی شهوت گسیختگی آنان نیست ؟ آیا همین عمل آن ها نیست که خداوند مستحق عذابشان گردانده است ؟ که نه زنی را به عنوان همسر خود انتخاب می کنند تا عمر را در کنار او سپری کنند و نه مردی را انتخاب می کنند تا او را شریک زندگی شان قرار داده و با او زندگی کنند ؟ بلکه هی از این شاخه به آن شاخه پریده اند و گاهی با زنان بوده اند و گاهی با مردان و ساختار یک اجتماع را به خاطر همین عمل خود به هم ریخته اند ؟

براستی که از هر زاویه ای حق با ماست و چرا نباشد وقتی که خود حق ما را این گونه آفریده است . کجا می توان مردان زنباره ای را که گاه به زنان رجوع می کنند و گاه به مردان آن ها را همجنسگرا نامید ؟ در کجای این کره ی خاکی صفت همجنسگرایان را این گونه بیان کرده اند ؟ همجنسگرایی که از همان ابتدا به جنس موافق خود گرایش دارد ؟ همجنسگرایی که اصلاً توان این که با دگر جنس خود رابطه آمیزشی برقرار کند ندارد ؟ این همه مقاله و کتاب و مجله ی علمی و پزشکی و روانشناسی در مورد همجنسگرایی ! کدام یک از آنان بر خلاف ادعای بالا حرفی زده است ؟

گرایش یک حس فطری است ، یک نیرویی است که ریشه در روح انسان دارد و به هیچ قیمتی نمی توان آن را تغییر داد . اگر همجنسگرایان با خود مخالفانی می بینند ، اشکال از این نیست که آنان مشکل دارند ، بلکه اشکال از این است که مخالفانشان قدرت تفکر ندارند . وگرنه دلایلی واضح تر از این ؟



### قوم لوط و عذاب الهی

یکی دیگر از نکاتی که در حین مطالعه ی سرگذشت قوم لوط به نظرم جالب آمد و دیدم بد نیست که آن را هم بیان کنم بحث مجازات و عذابی است که از طرف خداوند بر آن ها نازل شد . خدا در قرآن در این باره می فرماید :

"هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ و گل های متحجر و متراکم بر هم بر آن ها نازل نمودیم ."

حکمت و شوکت و عدالت خداوندی فقط در زمانی نیست که بندگان را مورد لطف و رحمت خود قرار می دهد . بلکه لازمه ی عدل خداوندی این است که حتی خدا در عذاب و خشم خود بر بندگان هم از صفت حکمت و عدالت بهرمنند باشد . و اگر در غیر این صورت باید به عدالت خداوندی شک کرد . اگرچه خداوند از قوم لوط دل کنده و از عمل آن ها بسیار خشمگین و ناراحت است ولی با این حال در هنگام فرستادن عذاب از روی عصبانیت و کینه دست به این کار نمی زند . البته این گفته ی من به طور عینی در خود قرآن وجود ندارد و لذا شما با خواندن آیه ی بالا که حکایت از نوع عذاب این قوم دارد شاید چیزی دستگیرتان نشود اما این جز ریزه کاری و ظرافت زبانی قرآن است که در نهایت ایجاز سخن می گوید و از تمثیلات استفاده می کند اما معانی بسیاری در خود جای می دهد که تفسیر مفسران را می طلبد .

با همین ریزه کاری های نوشتاری و ظرافت های فکری و با همین تمثیلات است که دانته شاعر برجسته ی ایتالیا اثر عظیم خود را به نام کمدی الهی به نگارش در می آورد . تمام این کتاب بر همین پایه استوار شده است که عذاب آدمی با گناهش متناسب و منطبق است . و حکمت الهی چیزی غیر از این را بر نمی تابد . زیبایی این اثر دانته از آن جایی شروع می شود که چنان سحر انگیز به بیان انواع عذاب های موجود در جهنم می پردازد که شما آن چنان غرق این تخیل می شوید که حتی فرصت این که لحظه ای فکر کنید و ببینید منظور دانته از این نوع عذاب چه بوده است ندارید . اعجاز تخیل دانته شما را بر کلکی سوار می کند و آرام آرام جلو می برد و به شما مهلت ایستادن و مکث کردن نمی دهد و شما فقط می خوانید که مثلاً مردی در جهنم بدون سر راه می رفته در حالی که سرش را چون فانوسی در دستان خود نگه می داشته است . اما هیچ فکر نمیکنید که منظور دانته از بیان این نوع عذاب چه بوده است . این جاست که خواندن پاورقی کتاب و شرحی که بر این عذاب رفته است از خود داستان برای شما شیرین تر می شود و در عین حال مبهوت تخیل نویسنده ی آن می شوید . چرا که به اصل منطق آن پی می برید و چه چیزی شیرین تر از حقیقت !

قرآن هم از همین شیوه ی بیان استفاده کرده است و لذا به خاطر همین وقتی منظور دقیق آن را متوجه شدید مفهوم دیگری برایتان آشکار می شود . یک بار دیگر آیه را مرور می کنیم تا بعد به گشایش رمز آن بپردازیم :

"هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم ( منظور زلزله است ) و بارانی از سنگ ( بارانی نامتعارف و بدون سابقه ) و گل های متحجر و متراکم بر هم ( بارانی به صورت پی در پی ) بر آن ها نازل

نمودیم . " تمام آیات بالا همه کنایه از این است که مردم این قوم دچار عذابی شدند که کاملاً منطبق بر گناه آنان بوده است . اما چگونه ؟

همان طور که گفتیم از روایات این طور بر می آید که قوم لوط مردمانی بودند ثروتمند و کاری و متحد ( یاد آور آن روایت که می گفت اینان دسته جمعی به مزرعه می رفتند ) و اولین چیزی که واژه ثروت در ذهن ها تداعی می کند یک خانه ی خوب با یک همسر زیبا و با کودکانی شاد و خوشبخت است . حال یک همچین خانواده ای ناگهان تغییر رویه می دهد و به ناگهان تمام اصل ها و رسوم ها را کنار می گذارد و مردان آن دست از زنانشان بر می دارند و به مردان روی می آورند و یک باره تمام ارزش هایی که از قبل به آن پایبند بوده اند را بر هم می ریزند و در واقع زندگی یک شهر را زیر و رو می کنند . اول زندگی خودشان را بعد ساختار جامعه شان را . خب عذاب یک همچین مردان و زنانی چیست که مورد خشم الهی قرار گرفته اند ؟ آن هم خداوندی که حکمت و عدالتش لازمه ی خداوندی اوست ؟ آیا غیر از این است که خداوند هم در جواب این که آن ها با دست خود زندگی شان را بر هم ریختند و قانون طبیعت او را دگرگون کردند ، او هم زندگی شان را زیر و رو می کند ؟ آیا معنی زلزله در آیه غیر از این است ؟

" و ما آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم "

این مردان روی آورده به یکدیگر تا زمانی که در قوم خود به این کار دچار بودند هیچ عذابی از طرف خداوند نداشتند . چرا که از خود بودند و در خود و هرچه می آمد بر خودشان بود . قهر خداوندی از جایی شروع شد که اینان به یکدیگر قناعت نکردند و خواستند به مردان دیگر هم رجوع کنند و چون شهرشان گذرگاهی بود برای عبور کاروان های مسافرتی و تجارتي لذا کار نامتعارفی انجام دادند به طوری که هیچ قومی دیگر این کار را انجام نداده بود ، و بر سر گذرگاه ها مامورانی گماشتند که آنان را از رسیدن مسافران تازه وارد خبر دهد تا بتوانند با مردان دیگر هم لواط کنند یا به عبارتی کام تازه ای را تجربه کنند . آیا این کار مساوی نبوده است با ریختن آبروی پسران و مردان از همه جا بی خبر راهی شده با این کاروان ؟ آیا کار مردان سدوم بر خلاف دیگران که مهمانان شان را می نوازند نبوده است ؟ آیا بارانی که بر سر این قوم می بارد نباید از نوع دیگری باشد ؟ نباید بر خلاف بارانی باشد که بر سر دیگر مردمان فرو می ریزد ؟ نباید بارانی نامتعارف باشد ؟ چرا که کار آن ها نیز نامتعارف بوده است و چه کسی به مهمان خود تجاوز می کند ؟

" و بارانی از سنگ و گل های متحجر بر آن ها نازل نمودیم "

گفتیم که اینان در ابتدای کار فقط به صورت تفریح و تفنن به عمل لواط دست می زدند اما مدتی گذشت و کم کم این عادت تبدیل به یک رسم و آیین شد به طوری که مجالس خاصی برپا می کردند و رسم های نامعمولی را به جای می آوردند و به همین صورت که به این سنت ها و شیوه ها ی جدید و مجالس لواط گری عادت می کردند از طرف دیگر شهوت لجام گسیخته شان هم بیشتر اینان را تحریک می کرد . هرچه آنان در این عمل اصرار می کردند بیشتر تشنه تر می شدند و لذا هر عملی که قبلاً انجام می دادند دیگر پاسخ هوس درونی شان را

نمی داد لذا به شیوه ها و روشی های دیگری در امر لواط دست می زدند . همین لجام گسیختگی کم کم باعث شد که اخلاق و عفت کلامی خود را از دست بدهند و به هر کسی که رسیدند به او فحاشی کنند و او را با القاب زشت و زننده مورد خطاب قرار دهند و به نوعی دیگر شهوت خود را فروکش دهند . پس هر کجا که مردی را افتاده و بی دفاع می دیدند دسته جمعی به سوی هجوم می آوردند و بارانی از تهمت و فحش و حرف های زشت بر سر آن بیچاره می ریختند و سپس به طور وحشیانه ای با او لواط می کردند . و طبق گفته ی لوط به طوری که دیگر از او خود جاری می شد ( این نمونه آمیزش همین اکنون در دنیای امروزی ما رواج داد : آمیزش در عین خشونت همراه با وحشی گری و دشنام )

آیا عذاب این قوم که به صورت بارانی نامتعارف است ( به دلیلی که در بالا گفته شد ) ، آیا این باران نباید به خاطر این فحاشی ها و تهمت ها و حرف های زننده ای که مانند رگبار به یکدیگر تحویل می دادند ، مانند عملشان به صورت رگبار و پی در پی باشد ؟ به گونه ای که آن ها حتی لحظه ای وقت برای جواب دادن و یا حتی نگاه کردن به آسمان نداشته باشند ؟ همان طور که با سیل حرف های رکیکشان به یکدیگر حق حرف زدن را از هم می گرفتند ؟

" و ما بارانی از سنگ و گل های متحجر و متراکم بر هم بر آن ها نازل نمودیم "

تمام نکته های گفته شده در بالا که در واقع تفاسیری هستند بر متن آیه ای از قرآن کریم که بر داستان قوم لوط دلالت دارد ، همه و همه نشان دهنده ی این است که ما با یک قومی همجنسباز و نه همجنسگرا مواجهیم و بین این دو فاصله ی زیادی است .

طبق تفسیری که شد ما با سه نوع عذاب یا با سه حالت عذاب برای این قوم مواجه شدیم . یکی زلزله که نشان دهنده ی خارج شدن مردم این قوم از قانون طبیعت بود . دوم باران سنگ که نشانه دهنده ی تجاوزگری آن ها بود و سوم به صورت پی در پی باریدن این باران که نشان از بی عفتی کلام مردم این قوم بود . حال ببینیم کدام یک از این ها با طبیعت همجنسگراها منطبق است .

آیا می توان گفت که که همجنسگراها از قانون طبیعت خارج شده اند ؟ آن هم از طبیعتی که خود این قانون را در نهاد آن ها گذاشته است ؟ همجنسگرایی که تا چشم باز کرده است خود را این گونه دیده و وقتی به سن بلوغ پا گذاشته است به این درک رسیده که تنها در کنار همجنس خود به آرامش درونی می رسد ، آیا از نظر شما بر خلاف این سرشت خود رفتار کردن نوعی انحراف است یا مطابق آن عمل کردن ؟ کجای این کار ایراد دارد که انسان خود را بشناسد و بداند که چه می خواهد و آن گاه بر مبنای آن حرکت کند ؟ یا مثلا فرد همجنسگرا چه تجاوزی می تواند به یک مرد بکند وقتی که بداند این سرشت اوست و باید با او هماهنگ باشد و خود را در حد تعادل و کنترل نگه دارد ؟ یک فرد دگرجنسگرا چه لزومی دارد که به کسی که می داند سرانجام همسر او خواهد شد تجاوز کند ؟ چرا تمام مثال هایی که می توان در مورد افراد دگرجنسگرا زد آن ها را به افراد همجنسگرا تعمیم نمی دهیم تا پاسخ های مناسب خود را دریافت کنیم ؟ چرا یک فرد دگرجنسگرا به هر دری می زند تا سرانجام جفتی که به او علاقه قلبی دارد را به دست بیاورد ؟ چه هدفی را می توان برای او تعیین کرد ؟ چرا نمی توان

هدف او را به یک همجنسگرا تعمیم داد ؟ چرا تلاش یک همجنسگرا برای این که بتواند جفت مناسب خود را انتخاب کند تا در کنار او به آرامش روحی برسد ، به شهوت و میل شیطانی و هوای نفسانی تعبیر می شود اما در مورد یک دگرجنسگرا به تلاش برای ازدواج و مستقل شدن و به آرامش روحی رسیدن ؟

آیا همجنسگراها بی عفت کلامند ؟ آیا بویی از انسانیت و اخلاق انسانیت نبرده اند ؟ اگر اینچنین است پس این همه شاعر و نویسنده ی خوش ذوق و با استعداد همجنسگرایی که در سرتاسر دنیا قلمرو ادبیات را در دستان خود گرفته اند به طوری که همه ی ملت ها به ستایش آن ها پرداخته اند حتی ملتی مثل ایران پس این ها از کجا آمده اند ؟ آیا نتیجه ی بی اخلاقی و بی عفتی کلام این می شود ؟ که انسان در بلند ترین نقطه ی اوج ادبیات یک کشور بایستد ؟ آیا این است عدالت و قضاوت ما ؟ جواب این سوال ها برای همه روشن است . فقط آن چه که نا مفهوم است این است که پس با دانستن این همه حقیقت چرا این همه سکوت ؟

### دانته چه می گوید ؟

سخن از دانته و اثر عظیم او یعنی کمدی الهی دانته به میان آمد . بد نیست که از نگاه این شاعر برجسته کلمه همپای فرودسی ما شهرتی عالم گیر دارد به لواط کنندگان یا به عبارتی به همجنسبازان معروف ایتالیا آن هم در قرون معروف به قرون وسطی نظری بیاندازیم .

کتاب دانته از معدود کتاب های شعری است که در مورد هر مصرع آن بحث های فراوانی شده است و کلمه به کلمه ی این کتاب را تفسیر کرده اند . ( کاری که در مورد مثنوی معنوی مولانا شده است ) همان طور که گفته شد درون مایه ی این کتاب تجسم اعمال انسانی در دنیای پس از مرگ است ، در سه منطقه ی دوزخ ، برزخ و بهشت . در ابتدای هر بخش از کتاب دوزخ که متوجه نوع عذاب ساکنان این منطقه می شویم ابتدا متحیر می مانیم که چرا این مردمان این چنین عذابی می بینند اما بعد رفته رفته می فهمیم که عذاب آن ها کاملاً مطابق است با عملی که آنان در جهان مادی خود انجام داده اند . کمدی الهی دانته اگر چه بیشتر یک اثر ادبی است اما همانند شاهنامه ی ما از اساطیر و از حماسه و از تاریخ ملت خود بر کنار نیست . و لذا کسانی که در این کتاب به عنوان لواط کنندگان معرفی می شوند کسانی هستند که در عالم واقع اسنادی از این عمل آن ها در دست موجود می باشد . به عبارت دیگر ما با یک قصه ی محض رو به رو نیستیم بلکه سر و کارمان با مردان تاریخی یک ملت است که این خصوصیت را داشته اند . نکته ی دیگری که می توان به آن اشاره کرد این است که در این سرود همه ی لواط کنندگان از قشر دگرجنسگرانی بوده اند که به همجنسبازی روی آورده اند و لذا جز تجاوزگران به حساب می آیند . برای روشن تر شدن مسئله بد نیست نظری هر چند اجمالی به این کتاب بیاندازیم .

دوزخ دانته شامل نه طبقه است . که ساکنان هر طبقه نسبت به طبقه ی ما قبل خود از عذاب بیشتری رنج می برند و همواره از طبقه ی بعد از خود عذاب کمتری دارند . هر طبقه از این دوزخ معرف یک نوع گناه است که

ساکنان آن بنا بر انجام آن شایسته ی عذاب شده اند و همان طور که گفته شد طبقات این دوزخ به ترتیب ، معرف سنگینی گناهکاران آن است مثلا طبقه ی اول دوزخ شامل کمترین عذاب و طبقه ی آخر آن حد نهایت عذاب دوزخ می باشد که در واقع جایگاه خود شیطان است . نکته ای که جالب به نظر می آید کیفیت محیط همین طبقه ی آخر است که محل اسکان خود شیطان می باشد . بر خلاف آموزه های دینی و قرآنی ما که همیشه این فکر را در ما مجسم کرده که دوزخ آکنده از شعله های آتش و دیگ های جوشان است و فرشته های عذاب با چنگک های مخصوص خود منتظر قربانیان خود هستند ، اما طبقه آخر دوزخ دانه کاملاً بر عکس این گفته و به عبارتی یک محیط یخ زده و سرمایایی است که سرمای آن انسان را منجمد می کند و شیطان درست در وسط این محیط دایره ای در چاله ای فرو رفته است . بدون این که از شعله ای و آتشی خبری باشد .

طبقه ی هفتم دوزخ مخصوص تجاوزگران است که خود به سه منطقه تقسیم می شود . به عبارت دیگر تجاوزگران به سه گروه اصلی تقسیم می شوند . اول متجاوزین به دیگران که خود شامل دو دسته می شوند . متجاوزینی که با جان مردم بازی می کردند یعنی آدم کش ها ، و متجاوزینی که به اموال مردم تجاوز می کردند یعنی راه زنان و دزدان . گروه دوم شامل متجاوزین به نفس ( به شخص خود ) می باشند که اینان نیز به دو دسته تقسیم می شوند . متجاوزین به نفس و هستی خود یعنی کسانی که خودکشی کرده اند ، و متجاوزین به مال و اموال و به دارایی خود . یعنی کسانی که از راه تفریط و حیف و میل کردن مال خویش زندگی خود را تباه کرده اند یا به عبارتی دیگر خود را به خاک سیاه نشانده اند . دسته ی سوم متجاوزین به خداوند می باشند که اینان خود به سه شاخه تقسیم می شوند . دسته ی اول کسانی که به ذات خداوند تجاوز کرده اند که همان کفرگویان هستند . دسته ی دوم کسانی که به طبیعت انسانی خداوند تجاوز کرده اند که اینان همان همجنسبازان هستند و دسته ی سوم کسانی که به فن و صنعت که زاده ی طبیعت و به عبارتی به عنوان نواده ی خداوند نامیده می شوند تجاوز کرده اند که در واقع منظور همان رباخواران است . اما ببینیم عذاب اینان ( منظور همین دسته ی سوم یعنی متجاوزین به خداوند ) چه مطابقتی با اعمال آن ها دارد :

عذابگاه این هر سه دسته ، دشت سوزان و خشکی است که دائماً بارانی آتشین بر آن فرو می بارد . در زیر این باران آتش و بر روی شن های سوزان ، دسته ی کفرگویان خفته و دسته ی رباخواران نشسته اند و دسته ی لواط کنندگان با شتاب در حرکتند . بدیهی است که این دشت سوزان و باران آتش مثل همیشه جنبه ی تمثیلی دارد : دشت خشک مظهر بی حاصلی و بی محصولی است که وجه مشترک این هر سه دسته است زیرا زندگی اینان صرف اموری شده است که هیچ کدام برکتی نداشته و حاصلی نداده اند . اهل همجنسبازان از تولید مثلی که وظیفه ی آنان بوده است خودداری کرده اند . اهل ربا پول را در راهی که جنبه ی تولیدی نداشته به کار انداخته اند و کفرگویان نیز وقت خویش را صرف کار منفی و تخریبی کرده و آن را علیه سرچشمه ی برکت و تولید صرف کرده اند . باران آتش که مظهر خشم الهی است عکس العمل روش ایشان به شمار می رود زیرا باران که قاعدتاً باید مایه باروری و برکت باشد ، در این جا خشکی و بی برکتی همراه می آورد .

بر خلاف سایر متجاوزین که برای شرح هر کدام از آن ها یک سرود کامل در نظر گرفته شده است اما برای اهل لواط دو سرود به کار رفته است . سرود اول شامل همجنسبازانی است که تقریباً در عالم علم و هنر نامی برای خود

دست و پا کرده اند و سرود دوم شامل لواط کنندگانی است که بیشتر در عالم سیاست سری میان سرها بلند کرده اند .

همان طور که می بینید ما با یک قشر تقریباً ثروتمند و قدرتمندی رو به رو هستیم ( شاعران ، حکیمان ، فیلسوفان ، سیاستمداران و حتی اسقف ها ) قشری که به دلیل ثروتش همیشه حرف اول را زده است و همیشه توانسته حرف خود را به کرسی بنشاند و چرخه ی اقتصاد یک جامعه را در دست داشته باشد . در یک چنین قشری است که آدمک های آن کم کم از این که همه چیز دارند و می توانند به هر کس و هر چیزی دست دراز کنند خسته می شوند و با توجه به قدرتی که دارند این اجازه را به خود می دهند که در پی لذت های دیگری که حتی اگر ناهمگون با عرف جامعه باشد پا بگذارند . برای آدم های پول پرست و شکم پرست ، اولین چیزی که بعد از خوردن مهم است مسئله ی شهوت و آمیزش است . آن ها اگر چه شاید از خوردن خسته می شوند ولی به محض این که گرسنه گردند دوباره غذا و خوردن غذا برایشان تازگی دارد . اما شهوت این گونه نیست . هرچه در نوع آن اصرار کنند کم کم لذت اولیه خود را از دست می دهد . پس بهترین راه برای این که از این خستگی و دل زدگی بیرون بیایند چیست ؟ آیا غیر از این است که همخوابگان خود را تغییر دهند ؟ آن ها که عمری با دختران و زنان گوناگون خوابیده اند ؟ برای اینان چه لذتی بالاتر از این که لذت جنس دیگری را هم امتحان کنند ؟ جنسی که از جنس خود آن هاست ؟ و این است که به همجنسبازی روی می آورند .

یکی دیگر از مطالبی که می توان به آن استناد کرد که ما با مردمی همجنسباز رو به رو هستیم نه همجنسگرا ، اشاره ی دانه به زندگی مردی است به نام روستیکوچی . آن چه که دانه می گوید حکایت از این دارد که این مرد دارای زنی بوده بسیار ترشرو و بد خلق . به طوری که شوی خود را از هر چه جنس زن است بیزار می کند . و سرانجام هم این مرد چنان نفرتی از زن به دل می گیرد که به عشق بازی با مردان تمایل پیدا می کند .

القصد ، هدف از بیان نکات بالا اشاره کردن به این نکته بود که ما برداشتی متفاوت با دیگران از ملل مختلف در مورد همجنسبازی و تفاوت آن با همجنسگرایی نداریم و این است مطلب ما که همجنسبازی را می توان ریشه یابی کرد و به علت آن پی برد ( مثل نمونه ی بالا ) اما همجنسگرایی را خیر . به چه دلیل ؟ به همان دلیلی که شما برای یک دگرجنسگرا و تمایلات او به جنس مخالف نمی توانید دلیل بیاورید جز این که بگویید او بر طبق فطرت خود رفتار می کند . و این فطرت مگر چیز متغیری است که در یکی تمایل به وجود بیاورد ، و در یکی گناه؟

بگذریم ؛ به قصه ی خود برگردیم ...

## صفات قوم لوط

در چهارده سوره ی قرآن که در آن از سرنوشت قوم لوط سخن به میان آمده است ، در هر بار کلام خداوند این قوم را به صفتی نکوهش می کند . این صفات که در تعداد شش تا هستند در واقع هر کدام نشان دهنده ی پلیدی عمل لواط است . این شش صفت به این ترتیب هستند : اسراف ، خبیث ، فسق ، تجاوز ، جهل ، قطع سبیل قرآن مردان لوط را یا به عبارت کلی همجنسبازان را با صفت اسراف معرفی می کند از این نظر که آن ها نظام آفرینش را در این امر فراموش کرده اند و از حد خود تجاوز نموده اند . به آن ها خبیث می گوید زیرا خبیث به معنی کار یا چیزی است که طبع سالم انسان از آن تنفر دارد ولی آن ها با زور مبادرت به انجام آن می کنند و به صورت بیمارگونه ای از آن لذت می برند ( شاید بشود گفت نوعی سادیسم ) . آن ها را فاسق می نامد زیرا فسق به معنی خروج از اطاعت پروردگار و برهنگی از شخصیت انسانی است . جهل به خاطر بی خبری از عواقب شومی که این عمل برای فرد و جامعه دارد . و بلاخره قطع سبیل که در واقع به همان معنی قطع نسل انسانی می باشد . اما آیا براستی می توان این صفاتی را که خداوند فقط برای همجنسبازان در نظر گرفته ولی آفریده های او سعی دارند که به همجنسگراها هم نسبت بدهند ، به آن ها نسبت داد ؟ آیا واقعا همجنسگراها لایق این همه بی مهری خدایی هستند که او آن ها را این گونه آفریده است ؟ مگر ما ثابت نکردیم که خداوند عادل و حکیم است مگر ما ثابت نکردیم که مردان لوط همجنسباز بوده اند مگر ما ثابت نکردیم که بین همجنسباز و همجنسگرا تفاوت زمین تا آسمانی وجود داد ؟ آیا باز با این حال این صفات شامل حال همجنسگراها هم می شود ؟ خیر . چرا ؟ چون خداوند عادل است . چون خداوند رحمان است . چون خداوند رحیم است .

چرا ما را مسرف خطاب کند ؟ مگر ما از حد خود تجاوز کرده ایم ؟ مگر می شود آدم بنا بر آن چه که در درون اوست رفتار کند بعد خداوند به او بگوید نه تو اسراف کردی ؟ نه تو تجاوز کردی ؟ ما که می خواهیم در حد نیاز و فطرت خود عمل کنیم این گونه جلویمان را گرفته اند وای به روزی که بخواهیم اندکی از سهم خودمان پا فراتر بگذاریم و به اصطلاح تجاوز کنیم . آیا این است عدالت خداوندی ؟ نه این نیست . به یقین و به صد یقین این نیست .

چرا ما فاسق صدا کند ؟ مگر ما از اطاعت او سر باز زده ایم ؟ ما که هر جا رفتیم و هر کاری که خواسته ایم انجام بدهیم در اول کارمان چیزی جز یاری او نخواستیم ؟ او که این میل همجنس خواهی را در نهاد ما از همان هنگام نطفه بودن به امانت گذاشته است چطور می تواند ما را فاسق صدا کند ؟ چه طور دگرجنسگرایی که بخواهد بنابر میل خود رفتار کند اطاعت از خداوندی کرده است اما ما تا بخواهیم با گرایش خود رفتار کنیم سر ناسازگاری با امر او برداشته ایم ؟ امری که او در درون ما قرار داده است ؟ خیر ، خدا ما را فاسق صدا نکرده است .

چرا ما را جاهل بنامد ؟ چرا ما را نادان فرض کند ؟ آیا این جهل است که می دانیم اگر بر خلاف طبیعت خود رفتار کرده و با یک جنس مخالف خود پیوند همسری ببندیم نه تنها او را خوشبخت نمی کنیم بلکه زندگی او را تباه می سازیم ؟ زندگی ای که قطعاً و به طور حتم اگر او با یک فرد دگر جنسگرای دیگری داشته باشد حتما خوشبخت خواهد شد ؟ آیا این نادانی است که می



دانیم اگر با توجه به طبیعت خود رفتار کرده و با یک همجنس خود پیوند همسری ببندیم نه تنها به آرامش روحی و جسمی می رسیم بلکه سعادت‌مند هم خواهیم شد ؟ چرا که به آن چه که می خواهیم رسیده ایم . آیا جایز است که او ما را جاهل بنامد ؟ خیر . او ما را این گونه خطاب نکرده است . او کسی را جاهل خطاب کرده است که نه تنها با زندگی خود بلکه با زندگی چندین تن دیگر بازی می کند و نمی داند عواقب آن چیست . چرا ما موجب قطع سبیل یا باعث قطع نسل بشر می شویم ؟ آیا خودمان را بالاتر از فهم و شعور خداوند می دانیم ؟ آیا خداوندی که خود این تعادل اجتماعی را بین دگرجنسگرایان و همجنسگرایان ایجاد کرده است از این امر مهم غافل بوده که حالا به یک باره به یاد آورده بیان کرده است ؟ آیا این همان خدایی نیست که جمعیت مورچگان را به سه گروه تقسیم کرد که گروهی کار کنند گروهی دفاع کنند و گروهی تولید مثل کنند ؟ آیا در این جمعیت که فقط تعداد کمی از آن ها اجازه ی تولید نسل دارند خللی به وجود آمده است ؟ آیا این همان خدایی نیست که زنبور های عسل را به گروه های سه گانه ای تقسیم کرد که فقط گروه خاصی از آن ها اجازه ی تولید مثل دارند نه همه ی آن ها ؟ آیا این همان خدایی نیست که دوام و بقای آن ها را تضمین کرده است ؟ آیا این همان خدایی نیست که انسان ها را در دو قالب دگرجنسگرا و همجنسگرا آفریده است و وظیفه ی تولید مثل را تنها به گروه اول اختصاص داده است و در عین حال بقای آن ها را تضمین کرده است ؟ و نشانه بارز آن این که ما از ابتدای خلقت بشر با پدیده ی همجنسگرایی مواجه ایم اما آیا اکنون نقصی در تولید بشر مشاهده می کنیم ؟ آیا این خودخواهی ما نیست که به جای خدا تصمیم می گیریم ؟ به جای او حرف می زنیم ؟ حال که او تمام سخنان خود را با زبانی گویاتر از زبان مادری در کتابی به اسم قرآن آورده است ؟

در یک محیط متعادلی که خود به وجود آورده است آیا چه کس یا چه کسانی موجب گشته اند که خاطر او را آزرده کنند و باعث آمده اند که او آن ها را قطع سبیل بنامد ؟ آیا این ها همان مردانی نیستند که دگرجنسگرا بودند و امانت دار نطفه های نسل آینده و اکنون به دنبال هوای شهوانی خود از مسئولیت خود کناره گرفته اند و به جای این که با زنان رجوع کنند به مردان اکتفا می کنند ؟ آیا این ها همان زنانی نیستند که دگرجنسگرا بودند و اکنون به دنبال نیات نفسانی خود به روسپی گری و فاحشه گری پرداخته و رحم های خود را بر نطفه های حلال بسته اند ؟ آیا غیر از این کسانی که خطاب شدگان خداوند ؟ آیا آنها را با همجنسگرایان تشابهی هست ؟ آنان که وظیفه شان مشخص است که خود خداوند در نهاد آن ها و به طور فطری قرار داده است ؟ خیر . برآستی که این خطاب شدگان کسانی غیر از این همجنسبازان نیستند و آنان را هیچ گونه تشابهی با همجنسگرایان نیست و این است عدالت و حکمت خداوندی .

### **قوم لوط در تورات**

داستان لوط و قوم او در تورات نیز آمده است . بر خلاف قرآن که در چند آیه به بیان داستان می پردازد ، تورات قصه وار ماجرای لوط را بیان می کند . شرح این دو قصه در مجموع و در یک نگاه کلی با یکدیگر اختلاف ندارد فقط در بیان بعضی موارد که آن هم جز جزئیات قصه است نه اصل داستان ، تفاوت های کمی وجود دارد . البته از سرنوشت خود لوط در تورات بگذریم که کلا با مبانی اعتقادی و دینی ما فرق دارد که به آن هم اشاره ای می کنیم .

تفاوت هایی که گفته شد از این قرار است : در تورات تعداد فرشتگان عذاب که به خانه ی لوط وارد شده اند دو نفر است اما در قرآن واژه ی فرستادگان خدا به صورت جمع آمده است که تعداد صیغه ی جمع در زبان عربی حداقل سه نفر است . البته بگذریم که در روایات اسلامی به چهار فرشته اشاره شده است که نام آن ها در اول مقاله برده شد .

تفاوت دیگر در اتفاقی است که در مهمانی ابراهیم پیش می آید . در تورات این مهمانان وارد شده از غذایی که ابراهیم برای آن ها تدارک دیده است چیزی می خورند اما در قرآن آن طور که بیان شده آن ها چیزی نمی خورند . در واقع قرآن به جنبه ی روحانی بودن فرشتگان نظر دارد و آن این که اینان موجوداتی مادی نیستند که بتوانند از غذاهای انسانی چیزی بخورند .

نکته ی دیگر هم باز در مورد دختران لوط است که در تورات تعداد آن ها دو نفر ذکر شده اما در قرآن واژه ی دختر به صورت جمع آمده است که همان طور که گفتیم حداقل آن سه نفر می باشد .

مورد دیگر در مورد عذاب زن لوط است . در تورات لوط به همراه خانواده اش یعنی دختران و زنش از شهر خارج می شود . اما زن لوط به توصیه ی فرشتگان مبنی بر این که در هنگام خروج از شهر به هیچ وجه به پشت سر خود نگاه نکنند توجه نمی کند و از روی کنجکاوی آن هم به دلیل شنیدن صداهای غیر عادی که از شهر بر خاسته بود به پشت سر خود نگاه می کند و در همان حال تبدیل به ستونی از نمک می شود در صورتی که در قرآن لوط از جانب فرشتگان دستور دارد که زن خود را در میان مردم شهر جا بگذارد و او را با خود نبرد .

به نظر می آید که تورات هم در نکوهش این قوم و عمل آنان سخن به میان آورده است اما اندکی بعد از بیان عذاب قوم لوط ، خود بازگو کننده ی داستانی می شود که اگر از گناه مردان قوم لوط بیشتر نیست ولی از آن هم کمتر نیست و آن همبستری لوط با دختران خود می باشد . لوط با دختران خود بعد از این که از شهر خارج شدند وارد غاری می شوند تا اندکی استراحت کنند و بعد از آن به شهر تازه ای وارد شوند . دخترکان لوط که نگران قطع نسل پدر خویش هستند چرا که او هیچ پسری ندارد و هیچ مردی هم نمانده است که آنان را به همسری برگزیند تا پسری بیاورند که تازه اگر هم پسری باشد نسب از لوط نمی برد بلکه نسب از پدر خویش می برد ، با یکدیگر مشورت می کنند که چه کنند و سرانجام به این نتیجه می رسند که پدر را مست کنند و شبانه با او بخوابند تا از پدر نطفه گرفته نسل پدر را ادامه دهند و همین کار را هم می کنند . آن چه عجیب به نظر می آید همین نکته است که از نظر تورات شخص همجنسباز مستحق عذاب است اما زنا با محارم چنین مجازاتی ندارد و انگار آن قدر عادی و معمولی است که حتی خود پیامبر خدا هم آن را انجام می دهد بدون این که هیچ اطلاعی از آن بیابد یا حتی اندک مجازاتی دخترانش بشوند . این چه جور پیامبری است که مست می شود و زنا می کند و خدایی که برای نجات او از مردمان شهر سدوم فرشتگان خود راهی آن جا می کند اما در این مورد سکوت می کند و هیچ اطلاع غیبی به لوط نمی رساند . این جاست که باید کمی به تورات شک کنیم . البته این چیزی از اهمیت تورات نخواهد کاست چرا که به حقیقت تورات پر از نکات تاریخی فراوانی است که اگر حتی با افسانه و حماسه و یا به عبارتی با غیر واقعیات آمیخته شده باشد اما باز با این حال برای یک محقق نکته سنج حقایق بسیاری را برای گفتن در خود دارد .

\*\*\*

## سخن آخر

گفتار ما با بحث تفاوت داستان قوم لوط در قرآن و تورات تمام شد . قوم لوط یکی از اصلی ترین اسنادی است که به استناد آن مذهبیان افراطی به جنگ با همجنسگرایان می آیند . چرا که مگر می شود چیزی در قرآن بیاید و حقیقت نداشته باشد و صرفا یک داستان محض باشد ؟ خیر . این گونه نیست و همان طور که ما هم بیان کردیم قوم لوط دچار انحراف اخلاقی شدیدی شد به طوری که به حق شایسته از بین رفتن هم بود . اما برآستی آیا باید گناه آن ها را به پای همجنسگرایان امروزی نوشت ؟ کسانی که ادعا می کنند که قرآن پر است از معجزه های علمی که بشر بعد از هزار چهار صد سال تازه به آن ها رسیده است ، چرا به یکی از همین گزارش های علمی در مورد همجنسگرایان رجوع نمی کنند تا ببینند که به وسیله ی همین معجزات علمی ، این گرایش در وجود برخی از انسان ها ( و حتی حیوانات ) اثبات شده است و انحراف یا مریضی نیست ؟ آیا وقت آن نرسیده که در مورد بازخوانی متون دینی و اسلامی و نگرش های آن به مسائل پوسیده ی سده های گذشته تجدید نظری بکنیم و آن را مطابق با قوانین امروزی تفسیر کنیم که هم دین از درون نپوسد و هم انسان ها سرگردان نشوند ؟ چرا غرب توانست با مسئله ی همجنسگرایی کنار بیاید اما جهان اسلام ( یا همین ایران خودمان ) هنوز نتوانسته است ؟ آیا این به معنی عجز و ناتوانی آنان در مورد هماهنگی شان نسبت به مسئله های امروزی با توجه به دیدگاهشان که برای قرن های گذشته می باشد نیست ؟ جنبش همجنسگرایی محصول چند دهه ی گذشته است که هنوز دنیای اسلام نتوانسته با آن دست و پنجه نرم کند و اگر هم قدمی در این راه بر ندارد قطعا در گودالی از مسائل جدید و امروزی گرفتار خواهد شد ، چرا که آینده را نمی توان پیشبینی کرد ، شاید شرایط دیگری رخ داد و مسائلی دیگری مطرح شد که نیاز به هماهنگی و تعادل با آن یک امر غیر اجتناب ناپذیر باشد ، و ما هنوز در خم اندر خم یک کوچه مانده ایم .

من در این گفتار سعی بر این داشتم که بگویم می توان جور دیگری هم دید . و باید هم دید مخصوصا در مسائل دینی . ما مردمان جهان سوم و به خصوص ما ایرانیان ذاتا آدم های دین گرای هستیم . هنوز نتوانستیم مانند دنیای غرب خودمان را و فکرمان را رها کنیم . نه این که دین را کنار بگذاریم ، نه ، بلکه دیدگاهمان را نسبت به آن امروزی کنیم . این حق را به خودمان بدهیم که خوانش های دیگری از دین انجام بدهیم و نگذاریم که مسائل آن آنگونه که در ابتدا بوده هنوز هم همان گونه باشد .

قوم لوط به راستی قوم کثیفی بوده که آنگونه که بیان شد مستحق عذاب شده است چرا که آنان همجنسبازان و همجنسگرایان بیمارگونه ای بودند که فقط به یکدیگر تجاوز کرده اند . اما این داستان تا سال 1970 میلادی این برداشت را به ما می دهد . از این سال به بعد وقتی که ما با دنیایی مواجه می شویم که همجنسبازی و همجنسگرایی را از هم جدا می داند و برای همجنسگرایی معیارهای اخلاقی و اجتماعی خاصی را تعریف می کند و با تکیه بر مسائل علمی ، پزشکی و روانشناسی و غیره وجود این چنین پدیده ای را اثبات می کند و به رسمیت می شناسد ، دیگر ما نمی توانیم که به داستان قوم لوط مانند سده های گذشته نگاه کرده و تفسیر کنیم . چرا که ما حالا دارای جهانی هستیم که رابطه ی جنسی دو همجنس با یکدیگر را

تا حدود قانونی آن به رسمیت می شناسد . ما دیگر نمی توانیم بگوییم که قوم لوط قومی همجنسباز و همجنسگرا بوده اند ، چرا که محیط زندگی امروزی ما برای همجنسگرایی معیار خاصی دارد که اصلا با اعمال قوم لوط همخوانی ندارد . این جاست که باید خوانش دیگری بر این داستان صورت بگیرد و با زیر ذره بین گذاشتن اعمال آن ها حساب آن را با معیارهای امروزی مشخص کرد و آن گاه یک نتیجه گیری بر اساس شرایط امروزی انجام داد . کاری که من از ابتدا در نظر داشتم که انجام بدهم و فکر می کنم تا حدودی توانستم . اکنون ما همجنسگرایانی هستیم که مانند تمام مردمان جهان اعمال قوم لوط را ناشایست می دانیم و آن ها را نفی می کنیم چرا که معیارهای خودمان را می شناسیم و با همین معیارها بر داستان قوم لوط خوانش دیگری انجام داده ایم و این را اثبات کرده ایم که هیچ یک از معیارهای اخلاقی ما در این جامعه وجود نداشته است و همچنین هیچ یک از معیارهای اخلاقی آن ها در روابط ما تعریف نشده است پس حساب ما از حساب آن ها جداست . و چه زیبا تعبیر شد این گفته ی سهراب که : چشم ها را باید شست ، جور دیگری باید دید . و ما چشمهایمان را شستیم و جور دیگری دیدیم .

### و اما چند نکته ...

دوستان عزیز ، در واپسین نوشته ها به نکاتی می خواهم اشاره کنم که به تفضیل سخن گفتن از آن ها خود مقاله ی مفصل دیگری خواهد شد که امیدوارم فرصتی بیابم تا این نکات را بسط بیشتری بدهم اما به هر حال بد نیست که در این چند صفحه ی باقی مانده حداقل نگاهی گذرا به این نکات داشته باشیم .

گفتار ما با این جمله شروع شد که تاریخ همجنسبازی یا به عبارت دیگر همجنسگرایی افراطی به قوم لوط بر می گردد . همین طور که می دانید تاریخ انبیا از نظر ادیان سامی به حضرت آدم می رسد . یعنی اولین پیامبر حضرت آدم است که بقیه پیامبران از جمله ابراهیم و لوط از نسل او به حساب می آیند . و آدم اولین انسانی است که در زمین زندگی را آغاز کرد . بنابر تاریخ قوم یهود حضرت آدم در پنج هزار سال و اندی پیش به زمین وارد شد و زندگی تازه ای را شروع کرد .

از آنجایی که حضرت لوط نیز از نواده ی نوادگان آدم می باشد لذا تاریخ وجود این پیامبر کمتر از چهار هزار سال قبل خواهد شد . ( البته بنده اطلاع دقیق از این تاریخ ندارم اما به یقین حدودا همین خواهد بود ) به عبارت دیگر ما با این ادعا که تاریخ همجنسبازی به قوم لوط بر می گردد بر این نکته صحت گذاشتیم که تاریخ همجنسبازی و در کنارش همجنسگرایی به چهار هزار سال قبل می رسد . یعنی پنج هزار سال است که انسان روی زمین زندگی می کند و چهارهزار سال است که با مسئله ی همجنسبازی و همجنسگرایی رو به رو شده است .

اما این در حالی است که ما در همین ایران خودمان تمدنی داریم که هفت هزار سال از قدمت آن می گذرد . یا کمی آن طرف تر ما با تمدنی روبه رو هستیم در قاره ی آفریقا و در مصر که بیش از دوازده هزار سال تاریخ دارد . بدون شک در این جوامع مسئله ی همجنسگرایی مطرح بوده است . ما وقتی تاریخ مصر را مطالعه می کنیم با یک تمدن بسیار پیشرفته ای مواجه می شویم که در مسائل جنسی نه تنها به تمام زوایای آن پی برده است بلکه با بیماریهای جنسی و مقاربتی آشنایی کامل دارد و برای جلوگیری از آنها از کاندوم استفاده می کند ( نه البته به شکل امروزی آن ) و همچنین برای این که زنان روسپی را در کنترل خود داشته

باشد مکان هایی در شهر برای آن ها در نظر می گیرد . قطعا و به طور مسلم در چنین جامعه ای نمی تواند که مسئله ی همجنسگرایی و همجنسبازی مطرح نشده یا برای آن مواردی در نظر گرفته نشده باشد . نبودن هیچ گونه اطلاعی در این زمینه به معنی نبود آن نمی باشد . بنابر این تاریخ همجنسگرایی در بیان تاریخ بشریت خیلی بیشتر از آن چیزی که تاریخ دینی ادعا می کند قدمت دارد و این نکته ای است که تحقیق مفصلی را می طلبد .

اما مورد دیگر ...

همان طور که در اول مقاله هم به آن اشاره شد ، بیان این داستان و این گفتار از متون دینی از جمله قرآن و تفسیرهایی که بر آن رفته برداشت شده است . یعنی یک نگاه دینی بر این نوشتار حاکم بوده است . یک اندیشه ی دینی در بین خطوط و جمله های این نوشتار همیشه دنبال شده است . اما تفسیر این داستان از نگاه یک انسان به اصطلاح لاییک یا کسی که به هیچ دین و خدایی اعتقاد ندارد صد و هشتاد درجه با این چیزی که در این نوشتار آمده است تفاوت خواهد داشت . چرا که او اعتقادی به دین و خدا و پیامبر و معجزه و عذاب وارد شده از خداوند ندارد و همه چیز و اتفاقات را از دریچه ی عقل و منطق علمی بررسی می کند . از نظر یک انسال لاییک قوم سدوم قومی بوده که در آن همجنسبازی و همجنسگرایی به طور آشکارتری نسبت به جوامع دیگر رواج داشته است . شاید به دلیل این که در بین شاهراه کاروان های تجارتنی قرار داشته و مردمان بسیاری حالات این قوم را به گوشه و کنار این دنیا رسانده بوده اند . این شهر در کنار کوه آتشفشانی خاموشی قرار داشته که از قضا در همان ایام فعال می شود و شروع به طغیان می کند و بر اثر شدت و قدرتی که داشته تمام شهر سدوم را که در محیط این سلسله کوه قرار داشته از بین می برد و مردمان آن را زیر خاکسترهای سوزنده ذوب می کند . مردمان شهرهای اطراف که از دور تماشاگر این آتشفشان یا سرخی آسمان بوده اند و به علت دوری به آنها آسیبی نرسیده است بعد از فروکش کردن این آتشفشان به محل سوخته شده رفته اند و با منظره غیر قابل توجیهی روبه رو شده اند و برای این که این اتفاق همیشه در ذهن ها بماند آن را به صورت داستانی در ذهن جامعه ی خود نگه می دارند که با گذشت زمان و با توجه به خصوصیت انسانی که علاقه شدیدی به تغییر دادن واقعیات در جهت تخیلات دارد ، این داستان کم کم رنگ حقیقی آن کم می شود و بیشتر جنبه ی یک امر غیر عادی و خرق عادت و معجزه پیدا می کند و با شاخه و برگ های بسیاری که حاصل نبوغ داستان سرایی انسان است وارد کتاب های دینی و از آن به طبع وارد تورات و سپس قرآن می شود .

ادعای بالا صد در صد قابل اثبات است حتی از میان داستان پر شاخ و برگ که در تورات آمده است یا از میان چیزی که در قرآن بیان شده است . برای بسط دادن این موضوع احتیاج به وقت مناسب دیگری هست اما حداقل برای این که بهتر این نظریه را عنوان کنم به یک مورد کوتاه اشاره می کنم .

ما در متنی که گذشت عنوانی داشتیم تحت چگونگی عذاب قوم لوط . ما از نگاه دینی این عذاب را بررسی کردیم و کاری غیر از این هم نمی توانستیم انجام بدهیم چرا که منابع ما همه دینی بود . اما اگر به طور علمی به آیه ی قرآن توجه کنیم متوجه این موضوع می شویم که نه تنها ما با یک آیه ی معمولی رو به رو نیستیم بلکه با حقیقتی صد در صد علمی و منطقی مواجه هستیم . یک بار دیگر آیه را مرور کنید . ما با مراحل کاملی از یک آتشفشان رو به رو هستیم . ابتدا بر اساس اغتشاشات درونی زمین صدای مهیبی در شهر می پیچد ( پیچیده شدن یک صدای وحشتناک یکی دیگر از عذاب قوم لوط بوده است که البته در متن به آن اشاره ای نشد ولی در قرآن آمده است ) به دنبال این اغتشاشات که حاصل صدای حرکت پوسته های زمین

است زمین لرزه ای رخ می دهد . و همه چیز را زیر و زبر می کند . بر اثر این زلزله و این حرکت کم کم ماده های مذاب به دهانه ی کوه می رسند و با انرژی غیر قابل توصیفی که حاصل قرن ها سکوت است به حالت انفجاری از دهانه خارج می شوند و به صورت بارانی آتشین و بارانی که برای مردمان شهر و دیگر نظاره کنندگان غیر متعارف بوده است بر سر این بیچاره ها فرود می آید و آن ها را با خود ذوب می کند . همین طور که می بینید آیه از نظر علمی تعبیر دیگری شد در صورتی که از نگاه دینی ما برداشت دیگری انجام داده بودیم . و این خود یکی از کوچک ترین دلایلی است که چگونه یک اتفاق منطقی و علمی به صورت داستانی معجزه آسا وارد متون دینی شده است .

مثل این می ماند که شما که شاهد عینی زلزله ی بم در سال 82 بوده اید و خوب می دانید که زلزله به چه قدرتی شهر را زیر و رو کرد ، آن گاه بباید و برای نسل آینده کتابی بنویسید و در آن خبر از مرد مشکوکی بدهید که شامگاهی وارد بم شد و چون مردمان آن شهر را غرق گناه دید به ناگهان چوب دستی خود را تکان داد و شهر را در آنی خراب کرد . شما در این داستان خبر از سه داستان واقعی می دهید . اول این که واقعا زلزله ی قدرتمندی این شهر را ویران کرده است . دوم این که قبل از این اتفاق مرد غریبی یا مسافر تازه واردی داخل این شهر شده است . سوم این که مردمان این شهر خصوصیتی داشته اند که نه از نظر خودشان بلکه از نظر جوامع اطرافشان گناه محسوب می شده است . این سه تا خبر ممکن است درست باشد ولی ربط آن ها به یکدیگر خیلی بی ربط و بی معنی است . ( که متأسفانه بعد از این زلزله بعضی از آیات عظام به جای این که به مردمان بم دلداری بدهند گفتند که بهتر است بازماندگان به درگاه خداوند توبه کنند و از عمل زشتی که انجام داده اند و مستوجب این عذاب خداوندی شده اند اظهار شرمندگی کنند ) . تاریخ همیشه از این بی ربطی ها رنجیده است . همیشه از این خرافه پردازی ها دل آزرده گشته است . یکی دیگر از این نمونه های بی ربط که برای ما ایرانیان خیلی آشناست و آن را بارها شنیده ایم مربوط می شود به تولد حضرت محمد و خاموش شدن آتشکده ی ایرانیان در فارس .

بگذریم ، اما مطلب دیگر در مورد دوجنسگراهاست ...

همجنسبازی ، همجنسگرایی و تجاوز ، سه مقوله ی جدا از هم هستند که در یک نقطه ی خیلی پیچیده و لب مرزی ممکن است با یکدیگر مشابهت پیدا کنند ( پیدا کنند و نه این که حتما مشابهت دارند ) . البته شاید در عمل به یکدیگر تبدیل بشوند ولی همواره معنای اولیه ی آن ها با یکدیگر متفاوت است . تجاوز یک بار معنایی خشونت و حمله کردن و به عبارت خیلی ساده تری از مفعول انکار کردن و از فاعل اصرار کردن در خود دارد که در هیچ کدام از تعاریف همجنسبازی و همجنسگرایی این معنی نمی گنجد . اگر چه خیلی ها اصرار دارند که همجنسگرایی را همان همجنسبازی معرفی کنند و عمل تجاوز را جز اعمال همجنسبازان . اما فی نفسه همه ی این ها با یکدیگر تفاوت دارد و نظر گروهی مبنی بر یکی دانستن همه ی آن ها چیزی از خود حقیقت نخواهد کاست . البته همه ی این ها بستگی به تعریفی دارد که خود ما از آن ارائه می دهیم . به خاطر همین موضوع بنده در اول مقاله ام تعریفم را از کسانی که بعضی ارزش ها را به چالش کشیده اند جدا کردم . من عقیده دارم که معیار اخلاقی تعریف شده ای باید داشت بر مبنای جامعه ای که در آن زندگی می کنیم . معیار فعلی جامعه ی من تجاوز را زشت و قبح می داند چه از طرف یک دگرجنسگرا باشد ، چه از طرف همجنسگرا باشد و چه از طرف دوجنسگرا . حالا من بیایم و با اصرار و با افتخار فریاد بزنم که متجاوزگرم ، خب معلوم است که راهی از پیش نخواهم برد کاری که هم اکنون غرب می کند و هیچ ابایی هم ندارد که خود را با عناوین زشت و مخالف جامعه معرفی کند . او ممکن است که راه خود را پیش ببرد چرا که محیط

جامعه اش با محیط جامعه ی ما از زمین تا آسمان تفاوت دارد . بنابراین دو جنسگرایی پدیده ی زشتی نیست . این که من در مقاله ام اشاره کرده ام که مردان لوط مردانی هستند که گاه هوس زن می کنند و گاه هوس مرد ، نه کاملاً منظورم شخصیت دوجنسگراهاست ، بلکه نظرم دگرجنسگرانی هستند که به اصطلاح از آن لب مرزی که تعریف کردم خارج شده اند و دیگر شایسته ی این که دوجنسگرا نامیده بشوند نیستند . من فقط هدفم این بود که اثبات کنم تجاوز آن معیاری نیست که همجنسگرایان امروز ایرانی در پی به دست آوردن آن تلاش می کنند چیزی که خیلی از مخالفین بر آن اصرار دارند و می گویند که اینان ( همجنسگرایان ) همجنسبازان و بچه بازانی هستند که می خواهند تجاوزشان را قانونی کنند . بلکه هدفم رسیدن به نوعی شاخه ی معرفت است که از نهان ناخودآگاه همجنسگرای ایرانی و در شرایط کنونی ، در ذهن او جوانه زده است .  
فقط همین و همین و همین .

در آخر لازم می دانم که از حوصله تمامی خوانندگان عزیز تشکر کنم  
همچنین از دوستانم در مجله ی ماها که امکان چاپ کردن این مقاله در یک ضمیمه جداگانه را به من دادند  
و همچنین تشکر ویژه از طراح مجله که جلد این ضمیمه را طراحی کردند

**سپینتا**

84/8/24

### منابع:

#### قرآن:

تطبیق شده ی دو ترجمه ی الهی قمشه ای و مکارم شیرازی

سوره ی بقره آیه ی 223

سوره ی اعراف آیه های 80 تا 84

سوره ی هود آیه های 69 تا 83

سوره ی حجر آیه های 51 تا 77

سوره ی اشعرا آیه های 160 تا 175

سوره ی نمل آیه های 54 تا 59

سوره ی عنکبوت آیه های 24 تا 35

#### تفسیرالمیزان:

جلد 2 ص 310 به بعد

جلد 8 ص 231 به بعد

جلد 10 ص 475 به بعد

جلد 12 ص 262 به بعد

جلد 15 ص 434 به بعد

جلد 15 ص 536 به بعد

جلد 16 ص 166 به بعد

#### تفسیر نمونه:

جلد 2 ص 136 به بعد

جلد 6 ص 242 به بعد

جلد 9 ص 167 به بعد

جلد 11 ص 97 به بعد

جلد 15 ص 315 به بعد

جلد 15 ص 505 به بعد

جلد 16 ص 256 به بعد



کمدی الهی دانته :

دوزخ . سرود دوازدهم تا هفدهم

تورات :

سفر پیداش

لغتنامه ی دهخدا

پایان